

محمد بن زید علوی و فرزندش محمد

بررسی مزارات منسوب به ایشان

محمد مهدی فقیه بحرالعلوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- ۷ دیباچه
- ۹ مقدمه
- ۱۳ فصل اول: سیمای محمد بن محمد
- ۱۳ نام و مشخصات
- ۱۴ نسب شریف
- ۱۴ پدر بزرگوار
- ۱۵ مادر گرانقدر
- ۱۷ سیمای محمد
- ۱۸ محمد از ائمه زیدیه
- ۱۹ قیام ابوالسرایا
- ۲۴ بیعت با محمد
- ۲۶ کارگزاران محمد
- ۲۷ به سوی مأموریت
- ۲۹ نامه‌های مردم
- ۲۹ اغتشاش در بغداد
- ۳۲ یاری خواستن از هرثمه
- ۳۴ نامه منصور بن مهدی

- تصرف مدائن..... ۳۵
- سقوط مدینه..... ۳۶
- جنگ هرثمه با ابوالسرایا..... ۳۷
- حیله دشمن..... ۴۲
- خروج ابوالسرایا و محمد از کوفه..... ۴۸
- نامه محمد به والی بغداد..... ۵۲
- محمد نزد مأمون..... ۵۴
- تاریخ و محل شهادت..... ۵۶
- گزارشی از قبر محمد در مرو..... ۵۹
- اختلاف در مدفن محمد..... ۶۰
- توصیف آرامگاه محمد در نیشابور..... ۶۴
- یک اشتباه..... ۶۶
- فصل دوم: شرح حال محمد بن زید علیه السلام..... ۶۷
- محمد بن زید شهید علیه السلام..... ۶۷
- اعتقاد محمد در مسئله امامت شیعه..... ۷۱
- تعداد فرزندان محمد بن زید علیه السلام..... ۷۲
- خیانت یکی از کنیزان محمد..... ۷۵
- گذشت و فداکاری محمد بن زید علیه السلام..... ۷۶
- زیارتگاه‌های منسوب به محمد..... ۸۰
۱. مزار محمد در کوفه..... ۸۰
۲. مزار محمد در گتوند..... ۸۴
۳. مزار محمد در خمینی شهر..... ۸۵
- مدفون در این بقعه..... ۸۸
- پیوست تصاویر..... ۹۱
- کتابنامه..... ۱۱۱

دیباچه

سعادت واقعی انسان و شرط پویایی جوامع بشری در سایه شناخت و کارآمد کردن سیره اولیای الهی است. پر آشکار است که سیره اولیای الهی به ویژه اهل بیت خاندان وحی علیهم السلام به عنوان متقن ترین آموزه های تربیتی و اساسی ترین مؤلفه در فرهنگ اسلامی است. شناخت واقعیت های زندگی آنان و بهره گیری از روش و منش و رفتار و گفتارشان می تواند زمینه های تعالی و سعادت واقعی انسان را فراهم سازد، از این رو پژوهش در آثار اولیای الهی به ویژه جست و جو در احوال خاندان پاک نبوت که در دامان پرمهر آنان کامل ترین انسان ها پرورش یافته اند به منظور الگوگیری از آنان ضرورت انکارناپذیر مراکز پژوهشی است.

گروه تاریخ و سیره پژوهشکده حج و زیارت در راستای ایفای رسالت خود برای ترویج فرهنگ اصیل اهل بیت علیهم السلام، به

شرح حال شماری از چهره‌های تأثیرگذار جهان اسلام در قالب تکنگرایی‌هایی مستقل پرداخته و در این کتاب‌ها برای دسترسی آسان علاقمندان، زندگینامه تفصیلی هر فرد و معرفی زیارتگاه‌های منسوب به وی و تاریخچه و اعتبار آن ارائه شده است.

در پایان پژوهشکده حج و زیارت لازم می‌داند که از تلاش مؤلف محترم و ارزیابان و همه دوستانی که در واحد آماده‌سازی پژوهشکده در به ثمر رسیدن این اثر تلاش نموده‌اند، سپاسگزاری نماید.

انه ولی التوفیق

گروه تاریخ و سیره

پژوهشکده حج و زیارت



مقدمه

شیعیان از دیرباز، به عنوان شیفتگان و دلدادگان خاندان پیامبر ﷺ شناخته شده و توصیه‌های پیامبر گرامی اسلام ﷺ را در تمسک به ثقلین (قرآن و عترت)، به جان و دل پذیرفته‌اند. از سویی خاندان پیامبر خدا ﷺ، به دلیل انحراف مردم از دین، فساد و ستم حاکمان و تعقیب و شکنجه‌های هولناکی که به آنان روا می‌شد، به ستوه آمده بودند و عرصه زندگی در مدینه الرسول و حجاز، لحظه به لحظه بر آنان تنگ‌تر می‌شد. از این‌رو، به دیگر سرزمین‌های اسلامی پناه می‌آوردند یا علیه ستم و جور حاکمان، دست به شمشیر می‌بردند تا با برپایی حکومتی اسلامی، اهداف ائمه اطهار را تحقق بخشند.

با وجود آنکه برخی حاکمان برای تخریب و محو مزارها، مرقدها و بقعه‌های متبرکه فرزندان پیامبر خدا ﷺ کوشیده‌اند،

این حرم‌های متبرک، در جای‌جای سرزمین‌های اسلامی باقی مانده و فقط نمادی از میراث به‌جامانده از اعصار و قرون گذشته نیست.

راز ماندگاری این حرم‌ها، نه بنا و زیبایی ظاهری آنها، بلکه معنویت حقیقی آنهاست که با زندگی معنوی مردم پیوند خورده است. وجود زیارتگاه‌های متبرکه و مشاهد مشرفه، سرشار از تأثیرات روحی، معنوی، فرهنگی، دینی، اجتماعی و سیاسی است. در طول تاریخ، بسیاری از جشن‌های سیاسی - مذهبی، در جوار همین اماکن برپا شده و کانون تجمع‌های مذهبی - سیاسی بوده است. از این‌رو، دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و تکفیری‌های به‌ظاهر مسلمان، مرقد‌های امامزادگان، سادات، صحابه و تابعین را هدف کینه‌های خود قرار داده‌اند. آنان به‌خوبی آگاه‌اند که این مزارها، قبله دل‌ها، محل ظهور کرامات و برآورده شدن حاجات و مطاف عارفان و پاکان روزگار بوده و همواره لبریز از نور و سرور است.

نگارنده که بخشی از حیات علمی خویش را در راه شناخت و معرفی زیارتگاه‌های جهان اسلام صرف کرده، خرسند است که مسئولان محترم پژوهشکده حج و زیارت، در زمینه نشر آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام و شناساندن بقاع متبرکه و زیارتگاه‌های شیعیان

مقدمه

به زائران عتبات، گام‌های مؤثری برداشتند و به تکنگاری زیارتگاه‌های جهان اسلام، اقدام کرده‌اند که نگارنده توفیق نوشتن سی اثر از این مجموعه را داشته است. به امید آنکه این اثر، مورد توجه خوانندگان عزیز قرار گیرد و کاستی‌های احتمالی آن را بر نگارنده ببخشند.

محمد مهدی فقیه بحر العلوم

قم، ۱۳۹۲



فصل اول: سیمای محمد بن محمد

نام و مشخصات

نام وی، محمد و معروف به محمد الاکبر^۱ است. کنیه او ابو عبدالله^۲ و به مؤید بالله^۳ مشهور است. از این رو مورخان و علمای انساب و سیره، او را بدین لقب معرفی می‌کنند که با قیام جاودانه خود، برگی خونین بر صفحات تاریخ شیعه افزود و باعث شگفتی مأمون، خلیفه عباسی شد.^۴

۱. المجدی فی انساب الطالبیین، سید علی بن محمد بن علی محمد العمری، ۱۴۲۲ق، ص ۱۸۴.

۲. نزهة العیون، ص ۱۰۷.

۳. الفخری فی انساب الطالبیین، سید اسماعیل بن الحسین بن محمد المروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۱؛ الشجرة المبارکة فی انساب الطالیبة، فخر رازی، ۱۳۷۷ش، صص ۱۵۲ و ۱۵۳؛ التحف شرح الزلف، مجدالدین بن محمد بن منصور المودی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۴۹؛ الدر المنثور فی انساب المعارف والصدور، سید جعفر اعرجی حسینی، ۱۳۷۵ش، ص ۳۲۶.

۴. سر السلسلة العلویة، ابونصر بخاری، ۱۳۷۶ش، ص ۶۷؛ معالم انساب الطالبیین، صص ۲۱۴ و ۲۱۵؛ عمدة الطالب، فی انساب آل ابی طالب، سید جمال الدین احمد ابن علی الحسینی، ص ۳۳۲.

نسب شریف

نسب شریف او به اتفاق همه علمای انساب و مورخان اسلام، بدین شرح است: محمد بن محمد الشیبیة بن زید الشہید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام.^۱ نام پدر بزرگوار رهبر نهضت، محمد، ملقب به شیبیہ و پدر بزرگش، حضرت زید شہید علیہ السلام و جدش امام سجاد علیہ السلام است که تمامی آنان، از انقلابیان و شخصیت‌های بنام شیعه و تاریخ اسلام محسوب می‌شوند. بنابراین محمد از شجره طیبه اهل بیت علیہم السلام است و شرافت و مقام و مرتبه او از نظر اصالت خانوادگی، در حد ممتازی است و این فضیلت ذاتی، یکی از ویژگی‌های برجسته زندگی اوست.

محمد با دو واسطه، به امام معصوم علیہ السلام و با چهار واسطه، به امیرالمؤمنین علیہ السلام و فاطمه زهرا علیہا السلام و در نهایت به پیامبر عظیم‌الشان اسلام صلی اللہ علیہ وسلم نسب می‌برد که این مسئله شرافت و افتخار بسیاری را برای وی در بر دارد.

پدر بزرگوار

همان‌طور که اشاره شد، نام پدر بزرگوار رهبر نهضت، محمد بود و او را «شیبیه» می‌گفتند. کنیه او ابو جعفر و ابو عبدالله

۱. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج الاصفهانی، ۱۹۶۵م، ص ۴۳۴؛ الدر المنثور، ص ۳۲۶؛ المجدی، ص ۱۸۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۱۳۸۵ش، ج ۲، ص ۱۷۱؛ لباب الانساب، والألقاب والأعقاب، ابوالحسن علی بن ابوالقاسم بن بیهقی (ابن فندق)، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۴۱.

و مادرش کنیزی از اهل سند بود. درباره وی گفته‌اند: «وكان في غاية الفضل و نهاية النبل»؛ «او در عالی‌ترین درجه فضیلت و کمال بود». او در قیام محمد نفس الزکیه شرکت داشت و از جمله رزمندگان و فرماندهان لایق او بود. محمد بن عبدالله نفس الزکیه، وصیت کرد که اگر کشته شد، رهبری نهضت به عهده برادرش ابراهیم و اگر ابراهیم کشته شد، رهبری بر عهده عیسی بن زید و محمد بن زید علیهما السلام باشد. او در زمان خلافت مهدی عباسی به بغداد رفت و در آنجا درگذشت.^۱ شرح حال وی در فصل دوم این کتاب به تفصیل ذکر خواهد شد.

مادر گرانقدر

ابوالفرج اصفهانی، نام مادر محمد را فاطمه، دختر علی بن جعفر بن اسحاق بن علی بن عبدالله الجواد بن جعفر الطیار ابن ابی طالب علیه السلام ذکر می‌کند.^۲ همین قول را ابوالحسن عمری نسابه، بیهقی و دیگران ذکر کرده‌اند.^۳

۱. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۴۶، صص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ مقاتل الطالبیین، صص ۲۰۹ و

۲۱۰؛ عمدة الطالب، صص ۳۳۱ و ۳۳۲.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۳۴۳؛ الكواكب المشرقة، سیدمهدی رجایی موسوی، ج ۳،

ص ۴۵۷.

۳. المجدی، ص ۱۸۴؛ لباب الانساب، ج ۱، ص ۴۱۴؛ بینات فی حياة الفاطمات،

ج ۳، ص ۱۸۵.

متأسفانه از زندگانی، تاریخ و محل وفات و دفن این بانوی گرانقدر، اطلاع دقیقی در دست نیست؛ جز اینکه او را بانویی فاضل و اهل زهد و تقوا دانسته‌اند.^۱

پدرش علی، ملقب به مرجأ^۲ بود و شش پسر به نام‌های محمد، معروف به کباشه یا کناسه، حسن، حسین، ابراهیم، عبیدالله و علی داشت که نسل آنان در مصر، سمرقند و کوفه ادامه یافته است.^۳ ابوطالب مروزی، علی را معروف به اکبر و ملقب به مرجی دانسته و فرزندان او را یازده تن ذکر می‌کند و می‌نویسد که از هفت تن از آنان، نسل به‌جا مانده است، اما به اسامی آنان به جز محمد و عبدالله اکبر اشاره نمی‌کند.^۴ سید جعفر اعرجی، اسماعیل را که در سمرقند سکونت داشته، بر تعداد فرزندان علی افزوده است.^۵

بنابراین معلوم می‌شود، رهبر نهضت از طرف مادر نیز به حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد؛ زیرا مادر علی بن عبدالله الجواد بن جعفر الطیار علیه السلام، زینب کبری علیها السلام، دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود؛ از این رو به او، علی الزینبی می‌گفتند. این همان

۱. الأساس فی انساب امهات السادة الناس، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲. تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، محمد بن ابی جعفر العیبدلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۱؛ المجدی، ص ۱۸۴.

۳. تهذیب الانساب، ص ۳۴۲.

۴. الفخری، ص ۱۸۹.

۵. مناهل الضرب فی انساب العرب، سید جعفر اعرجی نجفی، ۱۴۱۹ق، ص ۸۱.

نسب والایی است که منجر به بیعت مردم با محمد شد؛ زیرا چنان که گذشت، وی با یک واسطه به زید شهید علیه السلام، فرزند امام سجاد علیه السلام و با پنج واسطه به جعفر طیار علیه السلام، برادر امیرالمؤمنین علیه السلام و با چهار واسطه به نواده دختری امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌رسد که این مسئله شرافت و بزرگواری بسیاری را برای وی به همراه دارد. بی‌دلیل نبود که بستگان مادری او، در قیام محمد شرکت داشتند؛ از جمله آنها می‌توان از عباس ابن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبدالله الجواد بن جعفر الطیار علیه السلام نام برد که از طرف محمد، حاکم بصره شد.^۱

سیمای محمد

محمد جوانی شجاع و زیبا بود که در هنگام قیام، حدود هیجده سال سن داشت و برخی نیز سن او را تا بیست سال ذکر کرده‌اند. بنا به نوشته ابن ابی‌الحدید:

كان شاعراً اديباً فقيهاً يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر...^۲

او شاعری ادیب و فقیه بود که امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد. هنگامی که او را نزد مأمون بردند، از وی اکرام و دلجویی نمود و به نسب والا و فضل او اعتراف کرد.

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۵.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۵، ص ۲۸۹.

علامه سید مجدالدین درباره او می نویسد:

نهض الى القيام بكتاب الله و احياء فرائض الله سنة تسع و
تسعين و مائة^۱.

او نهضت خود را برای به پا داشتن کتاب خدا و زنده نگه داشتن سنت خداوند، در سال ۱۹۹ هـ. ق شروع کرد. آری، جوان علوی که بیش از هیجده بهار از عمر او نگذشته بود، در میان هزاران طاغوت زمان خود، قیام کرد و ضربه‌ای هولناک بر پیکره عباسیان وارد ساخت و مأمون، خلیفه نابکار عباسی، با وجود آنکه به این جوان پرشور امان داده بود، او را به شهادت رساند.



محمد از ائمه زیدیه

در برخی از منابع، از محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام به عنوان یکی از ائمه زیدیه یاد شده است. ابوطالب مروزی از او با عنوان «المؤید بالله احد الائمة الزیدیه» یاد می کند.^۲ این ادعا در گفتار ابوالفرج اصفهانی نیز آشکار است که می نویسد: «و ثبتت الزیدیه تحت رکاب محمد بن محمد بن زید علیه السلام»^۳؛ «زیدیه که همراه ابوالسرایا و تحت فرمان محمد بودند...». علامه سید

۱. التحف شرح الزلف، ص ۱۴۹.

۲. الفخری، ص ۵۱.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۵.

مجدالدین مؤیدی نیز از محمد با عنوان «الامام المؤید بالله» یاد می‌کند که نشان از صحت ادعای پیش‌گفته است.^۱

قیام ابوالسرایا

نام ابوالسرایا، سری بن منصور است. وی یکی از شیعیان غیور، باشهامت و مبارز بود که حاضر نشد ننگ بیعت حکومت غاصب عباسیان را تحمل کند. او مدت‌ها متواری بود و پنهانی زندگی می‌کرد و منتظر فرصتی بود تا به همراه یارانش در وقت مناسب قیام کند. او نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ اخلاص فراوانی داشت و درباره‌اش گفته‌اند: «کان علوي الرأي ذا مذهب في التشيع»؛ «او در مسئله خلافت با علویان بود و مذهب تشیع داشت». این مرد دلیر در سال ۱۹۹ هـ. ق قیام کرد و با محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن مثنی بن امام حسن عسکری که به ابن طباطبا شهرت داشت، بیعت نمود.^۲

این قیام با شعار «الدعوي للرضامن آل محمد وعمل بالكتاب والسنة»^۳؛ «ما مردم را به گرد آمدن دور بهترین رهبر از خاندان آل محمد ﷺ دعوت می‌کنیم تا به تعالیم قرآن و سنت عمل

۱. التحف شرح الزلف، ص ۱۴۹.

۲. تاریخ الطبری، ص ۳۲۷.

۳. سیری در تاریخ تشیع، ص ۵۶۲.

کنیم»، شروع شد. قیام کنندگان از حمایت مردم اطراف کوفه برخوردار بودند.

سعید بن خیشم معمر می گوید: شنیدم زید بن علی علیه السلام می فرمود:

يباع الناس رجلاً منّا عند قصر الضرتين، سنة تسع و تسعين

و مائة، في عشر من جمادي الاولى، يباهي الله به الملائكة.^۱

مردم در محله القصر الضرتين، با مردی از ما بیعت می کنند و این در سال ۱۹۹ ه. ق، دهم جمادی اولی خواهد بود؛ خداوند به او، بر ملائکه اش مباهات می کند.

جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

يخطب على اعداكم يا اهل الكوفة سنة تسع و تسعين
و مائة في جمادي الاولى رجل منّا اهل البيت يباهي الله
به الملائكة.^۲

بر منبر شما ای مردم کوفه، در سال ۱۹۹، در ماه جمادی اولی، مردی از ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه می خواند که خداوند به او، بر ملائکه اش مباهات می کند.^۳

می گویند علت خروج و همدستی ابوالسرایا با ابن طباطبایا، آن بود که روزی ابوالسرایا در میان سپاهیان قرار داشت و در

۱. زید الشهید، مقوم، ص ۶۹.

۲. شخصیت و قیام زید بن علی علیه السلام، ص ۲۹۴.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۱؛ شخصیت و قیام زید بن علی علیه السلام، ص ۲۹۴.

قسمت خواربار نارسایی دیده شد، از این رو وی خشمناک شد و به کوفه رفت و با محمد بن ابراهیم طباطبا بیعت کرد. سپس کوفه را برای او فتح کرد و مردم آنجا را به اطاعت از وی واداشت و بر مأمون خروج نمود.^۱

ابوالفرج اصفهانی، علت خروج ابن طباطبا و ابوالسرایا را تحریک نصر بن شیب می‌داند که داستان آن به تفصیل در کتاب مقاتل الطالبیین آمده است.^۲

به هر حال، ابوالسرایا و ابن طباطبا، توانستند کوفه و بخش‌های عظیمی از عراق را به تصرف خود در آورند. به گفته احمد امین، لشکریان ابوالسرایا با هر سپاهی که روبه‌رو می‌شدند، آنان را تارومار می‌کردند و به هر شهری که می‌رسیدند، آنجا را تسخیر می‌نمودند.^۳

ابوالسرایا، «سلیمان بن داوود» را حاکم مدینه کرد و «حسین افطس» را نیز به امارت مکه گماشت؛ سپس او را امیر حاج قرار داد و وی را موظف ساخت تا خانه کعبه را با پوشش سفید بپوشاند.^۴

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۲۷؛ سیری در تاریخ تشیع، ص ۵۶۲.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۹ - ۴۲۱.

۳. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۹۴.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۲۱۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۵.

مؤلف اخبار مکه روایت می‌کند که ابوالسرایا، کسوتی از ابریشم را با دو رنگ سفید و زرد به کعبه فرستاد. رنگ سفید، رنگ پرچم علویان بود و بین دو بخش آن، نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل علی محمد و آل محمد نسل شریف، پاک و بهترین خلق ابوالسرایا که مردم را به گرد آمدن به تبعیت آل محمد فرا می‌خواند، فرمان داده که این کسوت را به حریم قدس الهی پوشانند.^۱

ابوالسرایا پس از پیروزی‌های چشمگیر، دانست که با وجود ابن طباطبا، نمی‌تواند تمام امور حکمرانی را در دست گیرد؛ این بود که به طور ناگهانی، اجل ابن طباطبا فرا رسید. چنان‌که مورخان می‌نویسند: «ابوالسرایا، ابن طباطبا را مسموم نمود».^۲ اما ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد:

پس از نبرد عبدوس بن عبدالصمد که از بغداد برای ختم قائله ابوالسرایا آمده بود و به طرز فجیعی شکست خورد و به دست ابوالسرایا کشته شد، ابوالسرایا فاتحانه به کوفه بازگشت؛ ناگاه به او خبر دادند که محمد بن ابراهیم طباطبا در بستر مرگ است. او به بالین محمد شتافت و محمد از اینکه او به لشکریان عبدوس، شیخون زده و اموال آنان را به تاراج برده، ابراز نگرانی کرد، اما ابوالسرایا

۱. اخبار مکه، ج ۱، صص ۶۴-۶۳.

۲. تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۳۲۸.

فصل اول؛ سیاهی محمد بن محمد

گفت: «ای فرزند رسول خدا، این تدبیر جنگی بود که من انجام دادم و دیگر از این پس، چنین کاری نخواهم کرد». آن گاه ابوالسرایا به محمد گفت: «ای فرزند رسول خدا، هر زنده‌ای می‌میرد و هر تازه‌ای کهنه می‌گردد، اینک اگر وصیتی داری به من بگو».

محمد گفت: «من تو را سفارش می‌کنم به ترس از خدا و ایستادگی در دفاع از دین و آیینت و ریاست خاندان پیامبر ﷺ؛ چون که جان آنها بسته به جان توست و مردم را درباره انتخاب جانشین من به اختیار خود واگذار کن تا هر که را خواستند، از آل علی علیه السلام به جای من انتخاب کنند و اگر اختلاف کردند، امامت با علی بن عبیدالله بن حسین اصغر بن امام سجاد علیه السلام باشد، چون من مذهبش را آزموده‌ام و دین و آیینش مورد رضایت و پسند من است».

محمد بیش از این نتوانست سخنی بگوید و زبانش از گفتار باز ایستاد، و دست و پایش سرد شد. ابوالسرایا چشمان او را بست و پارچه‌ای روی بدنش کشید و از مرگ او کسی را مطلع نساخت و چون شب شد، جنازه‌اش را به کمک چند تن از زیدیه برداشتند و در سرزمین غری به خاک سپردند.

روز دیگر مردم را گرد آورد و خطبه‌ای برای ایشان خواند و خبر مرگ محمد را به آنها داد و تسلیت گفت.

در این وقت صدای مردم به گریه بلند شد. ابوالسرایا پس از مقداری سکوت، به سخنان خود ادامه داد و گفت: «و محمد ﷺ، علی بن عبیدالله را که شبیه خود او بود، به جانشینی خود برگزید؛ پس اگر شما هم به این انتخاب راضی هستید، که هیچ، و گرنه خودتان دیگری را انتخاب کنید»^۱.

بیعت با محمد

پس از اعلام وصیت محمد از سوی ابوالسرایا، مردم به هم نگاه می‌کردند و کسی حرفی نمی‌زد. با وجود آنکه بسیاری از بزرگان سادات در آن مجلس حضور داشتند، محمد بن محمد ابن زید شهید علیه السلام که جوانی نارس بود، با شجاعت تمام از جا برخاست و گفت: «ای آل علی! همانا دین خدا با سستی و بزدلی یاری نمی‌شود و این مرد نزد ما سابقه بدی ندارد؛ آتش درون را فرو نشانند و خونخواهی نمود. آن‌گاه رو به علی ابن عبیدالله کرد و گفت: «ای ابالحسن، خدا از تو خشنود باشد؛ تو چه می‌گویی؟ محمد ما را به بیعت با تو سفارش کرده است؛ دستت را باز کن تا با تو بیعت کنیم».

علی بن عبیدالله، حمد و ثنای الهی را به جای آورد و گفت: «همانا اباعبدالله محمد بن ابراهیم علیه السلام، در نظر خود کسی

را انتخاب کرد و پیش خود نیز از راستی، تجاوز نکرد و در حقی که خدا به گردنش انداخته بود، کوتاهی ننمود و اگر من وصیت و سفارش او را نپذیرم، نه به خاطر این است که خواسته باشم در اینجا از فرمان او کوتاهی کنم یا اینکه بخواهم دستور او را رد کرده باشم، بلکه از آن می‌ترسم که با قبول این مسئولیت، از کارهای دیگری که ستوده‌تر و سرانجامش بهتر است، باز بمانم. ای محمد، خدایت رحمت کند؛ تو این مسئولیت را بپذیر و به کار آشفته عموزاده‌ات سر و سامان ده که ما ریاست این امر را به تو واگذار می‌کنیم و تو از هر جهت، پیش ما مورد پسند و طرف اطمینان هستی».

علی بن عبیدالله به دنبال این سخنان، رو به ابوالسرایا کرد و گفت: «نظر تو چیست؟ آیا به ریاست او راضی هستی؟». ابوالسرایا گفت: «رضایت من رضایت شماست و گفتار من، همراه و تابع گفتار شماست». در این هنگام دست محمد بن محمد را پیش کشیده و با او بیعت کردند. تمام حاضران با محمد بن محمد بیعت کردند و پس از انجام بیعت، محمد، کارگزاران و حاکمانی را از جانب خود برای شهرها و سایر امور منصوب کرد.^۱

کارگزاران محمد

محمد برای سر و سامان دادن به اوضاع آشفته نهضت پس از مرگ محمد بن ابراهیم طباطبایا، بی درنگ پس از بیعت، احکام ذیل را برای افرادی که از سرشناسان علوی و شجاعان عصر خود بودند، صادر کرد.

۱. اسماعیل بن علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام:
- نایب محمد در شهر کوفه.
۲. روح بن الحجاج: رئیس شرطه کوفه.
۳. احمد بن السری الانصاری: رئیس مراسلات و نامه‌ها.
۴. نصر بن مزاحم: رئیس امور تجاری و بازار (شهردار).
۵. ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام: والی یمن.^۱
۶. زید بن موسی بن جعفر علیه السلام: والی اهواز.
۷. عباس بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبدالله الجواد بن جعفر الطیار علیه السلام: والی بصره.
۸. عاصم بن عامر: قاضی کوفه.
۹. حسن بن حسن الافطس بن علی الاصغر بن امام سجاد علیه السلام: والی مکه.
۱۰. جعفر بن محمد بن زید شهید علیه السلام (برادر خود) به همراه حسین بن ابراهیم بن حسن بن علی: والی واسط.^۲

۱. کشف الغمہ فی معرفۃ الأئمہ، ج ۲، ص ۲۳۷؛ الدر التنظیم فی مناقب الأئمہ، ص ۶۷۴.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۵؛ تنمۃ المنتهی، شیخ عباس قمی، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۱۱. ابو عبدالله حسین بن زید شهید علیه السلام (پسر عموی خود): امیر کرمان.^۱

۱۲. یحیی الاصغر بن حسین ذی الدمعة بن زید الشهید علیه السلام (پسر عموی دیگر خود): امیر خراسان.^۲

۱۳. حسین بن محمد بن زید شهید علیه السلام (برادر خود): امیر نیشابور.^۳

۱۴. علی بن حسین ذی الدمعة بن زید الشهید علیه السلام: فرمانده لشکر مهاجم در اهواز.^۴

به سوی مأموریت

ابوالفرج اصفهانی می نویسد:

بدین ترتیب این افراد هریک به دنبال مأموریت خود رفتند. اما حسن بن حسن افضس، بدون آنکه کسی از ورود او به شهر مکه جلوگیری کند، وارد شهر شد و سرپرستی آنجا را به دست گرفت و کار حج را نیز در آن سال که سال ۱۹۹ ه. ق. بود، انجام داد. ابراهیم بن موسی علیه السلام نیز پس از زد و خورد مختصری، وارد یمن شد و مردم آنجا، سر به فرمان و اطاعت او در آوردند.

۱. الشجرة المباركة، ص ۱۴۳؛ مزارات کرمان، ج ۲، صص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲. قیام یحیی بن زید علیه السلام، صص ۲۸۸ - ۳۸۹.

۳. آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله، عبدالعلی صاحبی، ۱۳۷۵ ش، ص ۳۴۲.

۴. تاریخ کوفه، سید حسین براقی، نجفی، ۱۳۸۱ ش، ص ۸۲؛ امامزادگان ری، ج ۱، ص ۴۹۱.

و اما فرمانداران واسط، جعفر بن محمد و حسین بن ابراهیم، این دو همین که به شهر واسط رسیدند، نصر بجلی - که از طرف بنی عباس در آنجا حکومت داشت - به جنگ آن دو بیرون آمد و کارزار سختی کرد؛ ولی چون جعفر و حسین، پایداری و استقامت به خرج دادند بالاخره شکست خورد و منهزم گشت و آن دو، وارد شهر واسط شدند و خراج و مالیات شهر را جمع آوری کرده و مردم را آرام ساختند.

و اما عباس بن محمد که به حکومت بصره منصوب شده بود، به طرف آن شهر حرکت کرد و در راه که می رفت، علی بن جعفر صادق علیه السلام، از یک سو و زید ابن امام موسی کاظم علیه السلام که به دنبال مأموریت خود به سمت اهواز می رفت، از سوی دیگر به او ملحق شدند و به سوی بصره به راه افتادند. در آن وقت کسی که از طرف خلفای عباسی در بصره حکومت می کرد، شخصی بود از اهل «بادغیس» به نام حسین بن علی، معروف به مأمونی؛ وی به جنگ آنها بیرون آمد، ولی تاب مقاومت در برابر آن سه را نیاورد و فرار کرد و لشکرش به دست طالبیین افتاد و چون زید بن موسی علیه السلام وارد بصره شد، دستور داد خانه های بنی عباس را در آن شهر سوزاندند و از این رو، او را «زید النار» نامیدند.^۱

۱. مقاتل الطالبیین، صص ۳۳۵-۴۳۶؛ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۲۳۱؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۲۷۷؛ تمته المنتهی، ص ۲۴۰.

نامه‌های مردم

دامنه نهضت محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام بسیار توسعه یافت و هر کدام از حاکمانی که منصوب کرده بود، به نحوه شایسته به محل مأموریت خود دست یافته بودند. بدین ترتیب هر روز، مکتوب تازه‌ای به دست رهبر نهضت می‌رسید که حاوی خبر فتح تازه‌ای بود. از آن سو مردم شام و جزیره نیز به او نامه نوشتند که ما چشم به راه فرستاده تو هستیم که سر به فرمانت در آورده، دستورات تو را انجام دهیم.^۱

با توسعه یافتن نهضت، آنان موفق شدند به نام نهضت سکه بزنند و روی سکه‌ها، این آیه نگاشته شد.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنِيَانٌ مَّرْضُوضٌ﴾ (صف: ۵)

همانا خداوند دوست می‌دارد آن کسانی که در راه او نبرد کنند و به طور صف‌زده و منظم و همانند بنایی استوار باشند.^۲

اغتشاش در بغداد

در کمتر از چند ماه، کار نهضت چنان بالا گرفت که در همه‌جا، صدای نهضت شنیده می‌شد. این جریانات موجب

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۶؛ تنمة المنتهی، ص ۲۴۰.

۲. شخصیت و قیام زید بن علی علیه السلام، ص ۲۹۵.

وحشت و اضطراب شدید حسن بن سهل (فرمانروای عراق) گردید؛ زیرا در کنار او، بخش‌های عظیمی از قلمروی او تصرف شد و کارگزاران او با کشته‌های زیاد، پا به فرا گذاشتند.

از طرفی شهر بغداد نیز در این هنگام به علت ضعف حکومت، سخت آشفته و نابسامان بود. عیاران و آشوبگران این شهر پرجمعیت نیز، از این وضع استفاده کرده و به قتل و غارت پرداختند. این افراد به حدی گستاخ شده بودند که زنان و کودکان را آشکارا می‌ربودند و در روز روشن، به خانه ثروتمندان می‌رفتند و پول گزاف مطالبه می‌کردند. اگر ثروتمندان از پرداخت پول خودداری می‌کردند، زن و فرزندانشان را به زور می‌ربودند و بسا که دهکده‌ای را غارت می‌کردند و مال و حشم و متاع مردم را در بازار بغداد می‌فروختند.

قدرت نداشتن حکومت حسن بن سهل در عراق و بی‌اطلاعی مأمون، خلیفه وقت که با خیال راحت در مرو به سر می‌برد، کار را بیش از حد تصور مشکل کرده بود.

در این میان حسن بن سهل، مایل نبود برای جلوگیری از این وضع و سرکوبی مخالفان، از خلیفه یاری بخواهد؛ زیرا به نظر وی، ممکن بود این مسئله، بی‌لیاقتی وی را ثابت کند و خلیفه نیز او را از حکومت، عزل نماید.^۱

فصل اول؛ سیاهی محمد بن محمد

تنها راه چاره‌ای که به نظر حسن بن سهل رسید، این بود که نامه‌ای برای طاهر بن حسین (ذوالیمینین) نوشت و در آن نامه از او خواست به بغداد برود تا او را به جنگ ابوالسرایا بفرستد. او از یاری به حسن خودداری نمود و دعوت او را اجابت نکرد.

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: نامه‌ای به دست حسن بن سهل رسید که نویسنده‌اش معلوم نبود. در آن نامه اشعار ذیل درج شده بود:

قناع الشك يكشفه اليقين

و افضل كيدك الرأي الرصين

تثبت قبل ينفذ فيك امر

يهيج لشره داء دفين

أتندب طاهرا لقتال قوم

بنصرتهم و طاعتهم يدین

سيطلقها عليك معقلات

تصر و دونها حرب زبون

و يبعث كامنا في الصدر منه

ولا يخفى اذا ظهر المصون

فشانك و اليقين فقد انارت

معالمه و اظلمت الظنون

و دونك ما تريد بعزم رأي

تدبره ودع مالا يكون

یقین، پرده از روی شک بردارد و بهترین چاره تو، همان رأی محکم توست.

دقت و تأمل کن، پیش از آنکه در تو امری جاری گردد که به خاطر فساد آن، درد پنهانی تحریک شود. آیا طاهر را برای جنگ با مردی می خواهی بفرستی که عقیده اش یاری نمودن و پیروی کردن از آنهاست. آری به زودی آنها را آزاد خواهند گذارد، در حالی که اکنون پا در بندند و آزادی و قدرت ندارند و اگر چنین شود، جنگ سختی رخ خواهد داد.

و آنچه در سینه پنهان کرده، بیرون اندازد و چیزی که پوشیده و محفوظ است، چون آشکار گردید، بر کسی پنهان نماند.

و به هر صورت، از روی یقین کار کن که راه های آن، روشن است و گمانها و خیالات، تاریک.

و آنچه را قصد کرده ای، از روی رأیی که با تدبیر و تصمیم مقرون باشد، انجام ده و آنچه را چنین نباشد، واگذار.

حسن بن سهل که آن نامه را خواند، از این کار منصرف شد و به جای آن، نامه ای برای هرثمة بن اعین نوشت.

یاری خواستن از هرثمة

حسن بن سهل، نامه ای به هرثمة بن اعین نوشت و از او خواست تا به بغداد بیاید و به دفع ابوالسرایا اقدام کند. سپس

سندی بن شاهک را که از یاران هرثمه بود، برای رساندن آن نامه طلبید و از او خواست که در رفتن، شتاب کند و درنگ ننماید. اینکه حسن بن سهل، سندی را برای این کار انتخاب کرد، بدان جهت بود که میان وی و هرثمه، کدورتی بود و می‌ترسید هرثمه به نامه او اعتنا نکند؛ از این‌رو سندی بن شاهک را مأمور این کار کرد تا هرثمه را به هر قیمتی راضی کند.

سندی بن شاهک نامه را گرفت و در «حلوان»، خود را به هرثمه رسانید و نامه را به او داد، ولی هرثمه چون نامه را خواند، خشمگین شد و گفت: «ما باید کارهای خلافت را برای اینها سر و سامان دهیم و اوضاع را آرام کنیم و چون بر مقصود رسیدند، در کارها مستبدانه رفتار کنند و اعتنایی به گفته‌ها و تدبیر ما نکنند و چون در اثر نالایقی و بی‌تدبیری، اوضاع آنها آشفته گردد و شکستی در کارشان پدید آید، می‌خواهند آن را به دست ما اصلاح کنند. نه، به خدا سوگند من نخواهم رفت؛ بگذار تا بی‌لیاقتی اینها، دستگیر امیرالمؤمنین، خلیفه بشود».

سندی گوید: «چنان با این سخنان مرا از خود دور کرد که من از تجدید مذاکره و اصرار در مراجعت او مأیوس شدم و از این‌رو، مطلب را دنبال نکردم و موضوع را به حسن بن سهل گفتم».

نامه منصور بن مهدی

منصور بن مهدی که به دنبال خلافت بود، نامه‌ای برای هرثمه نوشت و در آن نامه از او خواست تا برای رفع شر ابوالسرایا که دامنه قدرتش روزبه‌روز افزایش می‌یافت، اقدام کند.

هرثمه به خاطر آشنایی و احترامی که برای منصور بن مهدی قائل بود، پس از خواندن آن نامه، بسیار گریه کرد و گفت: «خدا حسن بن سهل را چه کار کند که پایه‌های این دولت را متزلزل و دستخوش نابودی ساخت و کارها را تباه نمود». آن‌گاه دستور داد، طبل‌ها را به صدا در آوردند و به سوی بغداد حرکت کرد.



مردم بغداد که از آمدن او آگاه شدند، تا نهر روان به استقبال او رفتند و سرکردگان و بنی‌هاشم و بزرگان بغداد نیز همراه آنها بودند و هنگامی که او را از دور دیدند، همه پیاده شده و هرثمه با شوکت بی‌نظیری وارد بغداد شد.

حسن بن سهل دستور داد، دفترهایی را که نام جنگجویان در آنها ثبت شده بود، به نزد هرثمه بردند تا هر که را می‌خواهد، از میان آنها انتخاب کند؛ سپس دره‌ای خزاین اموال را نیز بر وی باز کرد تا هر چه می‌خواهد، برگیرد. هرثمه نیز در تهیه سپاه و تجهیزات جنگی، فروگذار نکرد و با لشکری بی‌شمار،

از بغداد خارج شد و در «یاسریه»، منزل کرد.

هیثم بن عدی می‌گوید: «در آنجا نزد هرثمه رفتم و لشکریانش حدود سی هزار نفر، سواره و پیاده بودند. با او شوخی کردم و گفتم: «ایها الامیر، اگر محاسنت را خضاب کنی، ابهت بیشتری در برابر دشمن خواهی داشت و صورتت نیز زیباتر خواهد شد».

هرثمه خندید و گفت: «اگر این سر، مال خودم باشد که آن را خضاب خواهم کرد و اگر اهل کوفه آن را ببرند، دیگر خضاب برای چه می‌خواهد!». آن‌گاه دستور داد، لشکر از آنجا به سوی کوفه کوچ کنند.^۱

تصرف مدائن

ابوالسرایا از آمدن لشکریان هرثمه اطلاعی نداشت یا اینکه از روی تاکتیک نظامی، خواست آنان مدائن را تصرف کنند. از این‌رو، محمد بن اسماعیل بن محمد الارقط بن عبدالله الباهر بن امام علی بن الحسین السجاد علیه السلام را با عباس طبطبی (یا طبکی) و مسیب، به همراه لشکری بی‌شمار به مدائن فرستاد و آنها با حسین بن علی، معروف به ابی‌البط، در

۱. مقاتل الطالبيين، صص ۴۳۶ و ۴۳۷؛ تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۲۲۸؛ تاریخ جنبش‌های مذهبی در ایران، ج ۱، صص ۳۶۲ و ۳۶۳؛ تنمة المنتهی، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

ساباط مدائن روبه‌رو شدند و جنگ سختی میان آنها درگرفت و سرانجام، ابوالبط شکست خورد و محمد بن اسماعیل بر مدائن چیره گشت.^۱

خبر تصرف مدائن، حسن بن سهل را سخت برآشفت؛ از این‌رو لشکری را آماده نبرد با سربازان ابوالسرایا در مدائن کرد و آنان را به طرف مدائن فرستاد.

سقوط مدینه

خبرهای ناگوار از هر سو به گوش حسن بن سهل می‌رسید و وحشت او، دوچندان می‌شد. خبر دادند که محمد بن جعفر ابن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، معروف به دیباج، در مدینه خروج کرده و مردم نیز با وی بیعت نموده و به امامت او تن داده‌اند. او از بزرگان اهل بیت علیهم‌السلام بود و احادیث بسیار روایت می‌کرد. چون آوازه فتنه و تشویش در جهان افتاد، خروج کرد و مردم بسیاری با وی بیعت نمودند. او نام خود را مأمون نهاد و این کار را برای تحریک پسر و بعضی پسر عموهایش می‌کرد. وی همچنین باعث تصرف شهر مدینه و برخی از نواحی آن از دست کارگزاران خلیفه عباسی شد.^۲

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۸؛ تممة المنتهی، ص ۲۴۱.

۲. تاریخ فخری، ص ۳۰۴؛ تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۲۳۲؛ تاریخ بغداد، خطیب

جنگ هرثمه با ابوالسرایا

هرثمه بن اعین با سی هزار جنگجوی آماده، در نزدیکی شهر کوفه اردو زد. ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد:

هرثمه در قسمت شرقی نهر «صرصر» اردو زد و ابوالسرایا در «غریبه»؛ اما او خوب می‌دانست که تاب مقابله با سپای هرثمه را ندارد. از این رو به فکر آن بود که کسی را به مدائن گسیل دارد تا لشکر محمد بن اسماعیل بن محمد ارقط را به کوفه فرا خواند.

از آن سو حسن بن سهل، علی بن ابی سعید و حماد ترکی را با لشکر مجهزی برای فتح مدائن فرستاد و آنها به جنگ محمد بن اسماعیل رفتند و او را منهزم ساخته، بر شهر مدائن استیلا یافتند.

ابوالسرایا که از این جریان اطلاع پیدا کرد، بی‌درنگ شبانه بدون آنکه هرثمه بفهمد، به سوی مدائن حرکت کرد. پل صرصر میان آنها فاصله بود و چون نزدیکی مدائن رسید، به

بغدادی، ۱۹۳۱م، ج ۲، صص ۱۱۳ - ۱۱۵؛ مقاتل الطالیین، صص ۴۳۸ - ۴۴۱؛
 الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۳۲۲؛ مروج الذهب، مسعودی، ۱۳۷۹ش، ج ۳، ص ۴۳۹؛
 تجارب السلف، ص ۱۶۰؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۴۶؛
 رجال النجاشی، ۱۳۷۵ش، ص ۳۶۷؛ رجال الطوسی، ۱۳۸۰ق، ص ۲۷۵؛ لباب النسب،
 ج ۱، ص ۴۱۵؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۰۰؛ تاریخ الاسلام، صص ۳۴۷ - ۳۴۹؛
 الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۹۱؛ العقد الثمین، ج ۲، صص ۱۳۷ - ۱۳۹.

یاران خود برخوردار که مدائن را تخلیه کرده و بیرون آمده بودند و طرفداران بنی عباس بر آنجا استیلا یافته بودند. بدو گفتند که غلامش ابوالهرماس نیز در آن واقعه بر اثر اصابت سنگی که با عرّاده پرتاب کرده بودند، به قتل رسیده. ابوالسرایا بدن ابوالهرماس را به خاک سپرد و به سوی قصر رهسپار گشت و چون به «رحب» رسید، هرثمه [که از حرکت او اطلاع یافته بود] خود را به او رسانید و جنگ سختی با ابوالسرایا کرد که وی مجبور به فرار شد و برادرش نیز در آن واقعه، به قتل رسید. ابوالسرایا تا «جازیه» رفت و هرثمه نیز به تعقیب او پرداخت تا اینکه هرثمه، تصمیم گرفت آب فرات را از کوفه بگرداند و در بیابان‌ها و جنگل‌های اطراف کوفه بیندازد و این کار را نیز انجام داد. این امر بر مردم کوفه سخت آمد و کار بر آنها مشکل شد؛ به حدی که خواستند با هرثمه مصالحه کنند که در این میان، شکافی در آن سدی که مأمورین هرثمه در جلوی آب بسته بودند، پیدا شد و آب به سوی کوفه سرازیر شد و مردم کوفه، از این موهبت الهی، خوشحال شده، صداها را به تکبیر بلند کردند.

هرثمه خود را به مقابل «رصافه» رسانید و در آنجا اردو زد و ابوالسرایا نیز تجهیز لشکر کرده، میمنه را به حسن بن هذیل و

میسره را به جریر بن حصین سپرد و خود در قلب لشکر جای گرفت. هرثمه به عده‌ای از سواران خود دستور داد به سمت بیابان بروند. ابوالسرایا افرادی را به شماره آنها از لشکریان خود مأمور کرد در مقابل آنها بروند که مبادا کمین کنند. ابوالسرایا به ناگاه حمله کرد و لشکریان او نیز حمله کردند. لشکریان هرثمه قدری عقب‌نشینی کردند؛ آن‌گاه سر اسبان را برگرداندند؛ ابوالسرایا فریاد زد: «آنها را تعقیب نکنید که این خدعه و نقشه است». لشکریان توقف کردند. ابوکتله (غلام ابوالسرایا) به تعقیب آنان رفت و پس از ساعتی بازگشت و به ابوالسرایا اطلاع داد که آنها از فرات گذشتند. ابوالسرایا با لشکریانش به کوفه بازگشتند.

او روز دوشنبه، نهم ذی‌قعدة با لشکریانش از شهر کوفه بیرون آمد؛ چون جاسوسانش خبر داده بودند که هرثمه تصمیم دارد در آن روز، به آنها حمله برد. ابوالسرایا، لشکریانش را در مقابل رصافه به صف کرد و خود به زیر پل رفت. هنوز چندان دور نشده بود که لشکریان هرثمه از راه رسیدند.

ابوالسرایا مانند شتری خشمگین بازگشت و چنان خشم کرده بود که نزدیک بود از زین، به روی مردم پرتاب شود و فریاد می‌زد: «لشکرتان را مرتب کنید و خود را آماده و صفوف

خود را منظم سازید». در این وقت، هرثمه و لشکریانش از راه رسیدند و جنگی سخت که تاکنون نظیرش شنیده نشده بود، میان آنها در گرفت.

در این خلال، ابوالسرایا، روح بن حجاج (یکی از سرلشکریان خود) را دید که از میدان جنگ باز گشت؛ به او فریاد زد: «به خدا اگر این بار باز گردی، گردنت را می‌زنم». روح به میدان جنگ بازگشت تا کشته شد و از کسانی که در آن روز به قتل رسیدند، حسن بن حسین بن زید شهید بن امام سجاد علیه السلام، پسر عموی محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام و دیگر ابوکتله، غلام ابوالسرایا بود.

طرفین به سختی مشغول نبرد شدند؛ ابوالسرایا سر را برهنه کرد و فریاد زد: «ای مردم، ساعتی شکیبایی ورزید و اندکی استقامت و پایداری کنید که به خدا سوگند، اینان در جنگ سست شده‌اند و چیزی نمانده که منهزم گردند». این سخن را گفت و به لشکر دشمن حمله کرد. در این وقت یکی از افسران لشکر هرثمه که زره بر تن و کلاه‌خودی بر سر داشت، پیش روی او آمد و ساعتی با هم جنگیدند تا بالاخره ابوالسرایا، ضربتی به فرقش زد که کلاه خود را دو نیم کرده و همچنان تا زمین اسب را شکافت.

در این وقت بود که لشکریان هرثمه شکست را پذیرفتند و به طور مفتضحانه‌ای رو به هزیمت نهادند و مردم کوفه به تعقیب آنان پرداخته تا به «صغب» رسیدند. ابوالسرایا فریاد زد: «ای مردم کوفه، خود را بپایید که اینها ممکن است دوباره باز گردند و حمله کنند؛ زیرا قوم عجم حيله گزند». ولی کوفیان به سخن ابوالسرایا توجهی نکرده، همچنان به تعقیب آنان پرداختند.

در این گیرودار، هرثمه نیز به دست غلامی از اهل سند اسیر شده بود، ولی ابوالسرایا اطلاعی نداشت. او پیش از اسارت، پنج‌هزار نفر از سواران خود را پشت جبهه جنگ در کمین گذارده بود و به آنها گفته بود که اگر لشکریانش شکست خوردند، از پشت سر به کمک آنها بیایند و شخصی به نام عبدالله بن وضّاح را نیز بر آنها فرمانده و امیر ساخته بود و هنگامی که ابوالسرایا به اهل کوفه فریاد زد: «آنها را تعقیب نکنید»، عبدالله بن وضّاح سر را برهنه کرد و دید یارانش می‌گویند: «امیر (هرثمه) کشته شد! امیر کشته شد!». عبدالله صدا زد: «مگر امیر که کشته شد، چه می‌شود؟ ای مردم خراسان، من عبدالله بن وضّاح هستم؛ پایداری کنید که به خدا سوگند، اینها مردمی بی‌شخصیت و هوچی هستند و هیاهویی بیش ندارند».

گروهی که این سخنان را شنیدند، دور عبدالله را گرفتند و عبدالله از پشت سر به مردم کوفه حمله برد و جمع زیادی از آنها را کشت و به دنبال آنان آمد تا به «صغب» رسید و در این خلال، چشمشان به هرثمه افتاد که در دست غلامی سیاه اسیر است. آنها بی‌درنگ غلام را کشته و هرثمه را آزاد ساختند و او را به لشکرگاه باز گرداندند و سر و صدای جنگ خوابید.

از آن پس تا چندی، جنگ میان هرثمه و مردم کوفه ادامه داشت و گاهی هرثمه و گاهی مردم کوفه، پیروز می‌شدند تا اینکه روزی ابوالسرایا به فرمان محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام، علی بن محمد بن جعفر، معروف به بصری را با جمعی از سواران لشکر، مأمور کرد که از پشت سر لشکریان هرثمه، برود و ناگهان حمله کند.

حیله دشمن

بصری طبق دستور ابوالسرایا خود را به پشت سر هرثمه و لشکریانش رساند و ناگهان حمله کرد. ابوالسرایا نیز از پیش رو حمله کرد؛ هرثمه که خود را در تنگنا دید، فریاد زد: «ای مردم کوفه، تا به کجا خون ما و خون خود را می‌ریزید؟ اگر این جنگ‌ها، تنها به خاطر آن است که به خلافت مأمون رضایت

ندارید، این منصور بن مهدی است که مورد پسند و رضایت ما و شماس است و اگر به طور کلی با خلافت فرزندان عباس مخالف هستید و می‌خواهید خلافت را از آنان به دیگری منتقل کنید، پس شما امام خود را تعیین کنید و روز دوشنبه، بیایید تا با همدیگر در این باره گفت‌وگو کنیم و بی‌جهت، ما و خودتان را به کشتن ندهید!».

سخنان حيله‌گرانه هرثمه، با آن سابقه‌ای که از مردم کوفه داشت، اثر کرد. مردم کوفه هنگامی که این سخنان را شنیدند، منصرف شده و از حمله دست برداشتند و بدین ترتیب، هرثمه از چنگال مرگ نجات یافت. ابوالسرایا فریاد زد: «وای بر شما، این نیرنگی است که این عجم‌ها زده‌اند؛ زیرا به هلاکت و نابودی خود یقین پیدا کرده‌اند؛ حمله کنید».

کوفیان گفتند: «با اینکه اینها با ما هم عقیده شده‌اند، دیگر جنگ با آنها برای ما جایز نیست». ابوالسرایا خشمگین شد و به شهر بازگشت و مردم نیز به همراه او به شهر آمدند. ابوالسرایا پیش از این جریان، در نظر گرفته بود که از هرثمه برای خود و محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام، امان بخواهد و با او مصالحه کند، ولی دوباره ترسید که هرثمه

به عهد و امانش وفا نکنند و او را فریب دهد؛ به این دلیل از این کار منصرف شد. ابوالسرایا پس از اینکه رفتار مردم کوفه را مشاهده کرد و دید که چگونه فریب سخنان هرثمه را خوردند، تا روز جمعه در کوفه ماند و با رهبر قیام مشورت کرد و سپس بر منبر رفت و خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی گفت:

ای مردم کوفه! ای کشندگان علی علیه السلام! و ای کسانی که دست از یاری حسین علیه السلام برداشته و او را به دشمن سپردید! به راستی که فریب خورده آن کسی است که فریب شما را بخورد و بی‌یاور کسی است که دل به یاری شما ببندد و به راستی که شخص خوار آن کسی است که شما عزیزش گردانید و به خدا سوگند، علی علیه السلام کار شما را نپسندید که اکنون ما پسنندیم و به راه و روش شما راضی نبود که ما راضی شویم.

و شما را حاکم ساخت [و حکمیت را به دست شما داد] و همین شما بودید که علیه او حکم دادید؛ شما را امین خود دانست و به او خیانت کردید و به شما اعتماد و اطمینان کرد، اما شما با او دورویی نمودید و همچنان پیوسته با او طریق دورویی و اختلاف را پیمودید و از فرمانبرداریش سرباز زدید. اگر قیام می‌کرد، شما همراهیش نمی‌کردید و اگر او سکوت می‌نمود، آن

وقت شما قیام می کردید. اگر پیش می رفت، شما واپس می کشیدید و اگر پس می کشید، شما پیش می رانیدید. همه برای آن بود که نمی خواستید فرمان او را ببرید و راه مخالفت با او را می پیمودید تا اینکه از این جهان رفت و به همان جهت که شما دست از اطاعت و یاری او برداشتید، خدا نیز شما را یاری نکرد و خوارتان ساخت.

آخر چه عذری برای فرار از دشمنان دارید و با اینکه از خندق اطراف شهر گذشته و وارد کوفه شده‌اند و بر قبایل و عشایر شما پیروز گشته و امواتان را به غارت برده و پرده حرمت شما را دریده‌اند، با این حال چرا نشسته‌اید؟ هیهات! هیچ عذری جز زبونی و بزدلی ندارید و جز آنکه به کوچکی و پستی تن داده‌اید. شما جز [اشباح و] سایه‌هایی بیش نیستید که آواز طبل‌ها، شما را گریزان می‌کند و سیاهی ابرها دل‌های شما را از ترس پر می‌کند. به خدا سوگند که من به جای شما مردم، دیگران را می‌گمارم که خدا را آن طور که باید بشناسند و حرمت محمد ﷺ را درباره عترتش مراعات کنند.

و پس از این خطبه شورانگیز اشعار زیر را خواند.
و ما رست اقطار البلاد فلم اجد
لكن شبها فيما وطئت من الارض
خلافاً و جهلاً و انتشار عزيمة
ووهنا و عجزاً في الشدائد و الخفض
لقد سبقت فيكم الى الحشر دعوة
فلا عنكم راض و لافيكم مرضى
سابعد داري من قلى عن دياركم
فذوقوا اذا وليت عاقبة البغض

من به شهرهای زیادی رفته‌ام و در تمام جاهایی که گام
نهادم، مردمی مانند شما ندیده‌ام.
در نافرمانی و نادانی و بی‌ارادگی و سستی و ناتوانی؛ چه
در سختی‌ها و چه در راحتی.
نفرینی نیز از میان شما به سوی حشر رفته است که
نه از شما کسی راضی و نه در میان شما کسی بود که
او را راضی باشند.

به همین زودی به خاطر ناراحتی و خشمی که من
نسبت به شما دارم، خانه‌ام را از این دیار شما در
خواهم کرد. پس از رفتن من، نتیجه خشم مرا
خواهید چشید!

در این هنگام، جماعتی از مردم کوفه به غیرت آمده، از
جا برخاستند و اظهار داشتند: تو در این سخنان، شیوه انصاف

را با ما مراعات ننمودی؛ تو خود در کجا پیش رفتی که ما و افس کشیده باشیم و کجا حمله کردی که ما گریخته باشیم و در کجا پیمانی بستی که پیمان شکنی کرده باشیم؟ ما در رکاب تو تا آنجا شکیبایی کردیم و در زیر پرچم تو تا بدانجا پایداری کردیم که جنگ‌ها یک سره ما را نابود کرد و ریشه کیمان ساخت و جز مرگ، دیگر کاری نمانده. اکنون باز هم دست خود را پیش آور تا ما با تو بر مرگ بیعت کنیم و به خدا سوگند، از جنگ باز نگردیم تا اینکه خدا، فتح و پیروزی را نصیب ما گرداند یا هرچه خواهد، درباره ما انجام دهد!



ابوالسرایا به سخن آنان توجهی نکرد و دستور داد مردم برای حفر خندق، به خارج شهر بروند. روز دیگر مردم برای حفر خندق از شهر خارج شدند و خود او نیز تا پایان روز با آنها به حفر خندق مشغول بود و چون شب شد و مردم دست از کار کشیدند و معلوم شد که چندان مایل به جنگ نیستند، تصمیم به خروج از شهر گرفت.^۱

۱. مقاتل الطالیین، صص ۴۴۲ - ۴۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۲۳۰؛ شرح الاخبار، ج ۳، صص ۳۳۴ و ۳۳۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۶۶؛ الکواکب المشرقة، ج ۳، صص ۴۵۹ - ۴۶۴؛ تاریخ کوفه، صص ۴۶۰ - ۴۶۳.

خروج ابوالسرایا و محمد از کوفه

ابوالسرایا که دید مردم کوفه چندان تمایلی به یاری ندارند، مطلب را با محمد (رهبر قیام) در میان گذاشت و سرانجام آن دو تصمیم گرفتند که از شهر خارج شوند. ابوالسرایا پس از اینکه ثلثی از شب گذشت، استر سواری خود را آماده و اسبها را زین کرد و با محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام و گروهی از علویان و جمعی دیگر از همراهان و طرفداران کوفی خود، از شهر خارج شدند. آن شب مصادف بود با شب یکشنبه، سیزدهم محرم. ابوالسرایا از آنجا به قادسیه رفت و سه روز در آنجا ماند تا یارانش به او رسیدند. آن گاه راه «خفان» را در پیش گرفت و از سمت پائین فرات به بیابانها رفت.

پس از رفتن ابوالسرایا از کوفه، اشعث بن عبدالرحمن اشعثی، در کوفه به راه افتاد و مردم را به فرمانبرداری از هرثمه دعوت کرد و بزرگان نیز به نزد هرثمه رفته، از وی امان خواستند و او نیز به آنها امان داد و موجبات دلگرمی آنان را فراهم ساخت.

از آن سو منصور بن مهدی وارد کوفه شد و هرثمه نیز در خارج شهر توقف کرد و لشکریان خود را در اطراف خندق و میان راههایی گماشت که به سوی شهر باز کرده بودند تا مبادا مردم حيله‌ای کرده باشند و او غافل گیر شود. منصور بن مهدی

نیز برای مردم خطبه‌ای خواند و با آنان نماز گزارد.

هرثمه، غسان بن فرج را بر کوفه گماشت و چند روز دیگر در بیرون شهر توقف کرد تا اوضاع کاملاً آرام شد و وحشت جنگ، از میان مردم برطرف گردید؛ آن‌گاه به سوی بغداد حرکت کرد. «براقی» تعداد سربازان و همراهان محمد و ابوالسرایا را هشتصد سوار نوشته است. او به قصد بصره راه خود را پیش گرفت و در راه، به مردی از اهل بصره برخورد و از او، احوال شهر را جویا شد. آن مرد به او اطلاع داد که شهر به دست طرفداران بنی عباس افتاده و گماشتگان ابوالسرایا از شهر بیرون کرده‌اند و عباسیان در آنجا بسیارند که ابوالسرایا تاب مقاومت آنها را ندارد. ابوالسرایا از رفتن به بصره منصرف شد و تصمیم گرفت به واسط برود؛ اما آن مرد عرب به او خبر داد که اوضاع واسط نیز مانند بصره است. ابوالسرایا از آن مرد پرسید: «پس به نظر تو به کجا برویم؟».

مرد عرب گفت: «نظر من این است که از دجله بگذری و در مابین «جوفی»^۱ و کوهستان بمانی تا کردهای آن ناحیه اطرافت را بگیرند و همچنین سایر اعراب و گروه‌هایی که مایل‌اند به تو ملحق شوند و مردمان دیگری که با تو هم عقیده هستند

۱. جوفی، نام مکانی در قسمت شرقی بغداد بوده و ما بین خاتین و خوزستان قرار داشته است.

و با حکومت وقت سر مخالفت دارند، همگی گرد تو جمع شوند. ابوالسرایا رأی او را پسندید و راه جوفی را پیش گرفت. و به هرجا که می‌رسید، خراج آن شهر را می‌گرفت و غلات آن را می‌فروخت و خرج راه می‌کرد.

در منابع دیگر آمده است که ابوالسرایا در مسیر راه که به خوزستان می‌رفت، اموالی را دید که از اهواز می‌آوردند؛ آنها را تصرف و میان یارانش تقسیم کرد. ابوالسرایا به خوزستان رسید و پشت دروازه شوش آمد. مردم آن شهر دروازه‌ها را بر او بستند. ابوالسرایا فریاد زد: «دروازه‌ها را باز کنید». مردم از ترس، دروازه‌ها را باز کردند و ابوالسرایا وارد شهر شد.

والی خوزستان در آن هنگام، حسن بن علی مأمونی بود. او به ابوالسرایا پیغام داد که من خوش ندارم با تو وارد جنگ شوم و از این‌رو خوب است از این حدود، به جای دیگر بروی. ابوالسرایا در ماندن آنجا و حتی به جنگ با مأمونی، پافشاری کرد و به همین دلیل، مأمونی با لشکری به جنگ او آمد و جنگ سختی درگرفت.

زیدیه که همراه ابوالسرایا و تحت فرمان محمد بن محمد ابن زید شهید علیه السلام بودند، به همراه سایر علویان، پافشاری کرده و عده‌ای از آنها را کشتند. در این هنگام، مردم شوش به

طرفداری از شهر بیرون آمده و از پشت سر او حمله کردند. غلام ابوالسرایا که اوضاع را چنان دید، عنان مرکب را به عقب باز گرداند تا مردم شوش را دفع کند. لشکریان ابوالسرایا گمان کردند که او فرار کرد؛ از این رو آنها هزیمت کردند و لشکریان مأمونی هم به تعقیب آنها پرداخته، جمع بسیاری را کشتند تا وقتی که تاریکی شب، آنها را فرا گرفت و دست از جنگ کشیده و مرکب‌ها خسته شدند. در این جنگ، حسن ابن حسین ذی‌الدمعة بن زید شهید علیه السلام در شوش و برادرش علی‌الشبیه، در اهواز کشته شدند.^۱

براقی به نقل از برخی کتب تاریخی می‌نویسد:

حسن بن علی مأمونی به نزد ابوالسرایا آمد و به او گفت تا از مقرر حکومتش (خوزستان) بیرون رود. مأمونی به جنگیدن با وی تمایلی نداشت، ولی ابوالسرایا امتناع کرد و جنگیدن با وی را برگزید و با او نبرد کرد. مأمونی آنها را شکست داد و ابوالسرایا را مجروح کرد و یارانش متفرق شدند. ابوالسرایا با محمد بن محمد و ابوالشوک، به سوی منزل وی در «رأس» رفتند.^۲

ابوالسرایا از آن حدود دور شد و راه خراسان را پیش گرفت و همچنان می‌رفت تا به دهی به نام «برقانا» رسید. در آنجا

۱. تاریخ کوفه، ص ۸۲.

۲. همان، ص ۴۴۶.

«حماد کند غوش» که والی آن نواحی بود، از ورود آنان آگاه شد و لشکری برای دفع آنان فرستاد؛ سپس خود به نزد آنان آمد و امانشان داد تا آنها را به نزد حسن بن سهل (والی بغداد) بفرستد. ابوالسرایا، محمد و همراهانشان، این پیشنهاد را پذیرفته و تسلیم شدند و به سوی حسن بن سهل روانه بغداد شدند.

نامه محمد به والی بغداد

قبل از رسیدن اُسرا به بغداد، محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام، نامه‌ای به حسن بن سهل نوشت و با لحنی تضرع‌آمیز، از او خواست تا او را امان دهد. حسن بن سهل گفت: «چاره‌ای نیست جز آنکه گردنش را بزنم». برخی از نزدیکان، حسن بن سهل از روی خیراندیشی به او گفتند: ای امیر، این کار را نکن؛ زیرا وقتی هارون به برامکه خشم کرد، کشتن «ابن افطس»، یعنی عبدالله بن حسن بن حسن بن علی ابن الحسین علیه السلام را دستاویز کرده و آنها را به جرم قتل او - که بی‌اجازه هارون انجام داده بودند- به قتل رسانید. بهتر آن است که او را به نزد مأمون بفرستی». حسن بن سهل پذیرفت و محمد را به همراه برادرش جعفر که امارت واسط را در دست داشت و پیش از این دستگیر شده بود، نزد مأمون فرستاد، اما قسم خورد که ابوالسرایا را به قتل برساند.

هنگامی که ابوالسرایا را به نزد حسن بن سهل در مدائن بردند، از او پرسید: «تو کیستی؟». ابوالسرایا پاسخ داد: «سری بن منصور». حسن گفت: «نه، بلکه تو نذل بن نذل و مخذول بن مخذول هستی».^۱ آن‌گاه به هارون بن ابی‌خالد گفت: «برخیز و به انتقام خود و برادرت عبدوس بن عبدالصمد^۲، گردنش را بزن». سپس حسن بن سهل دستور داد سر ابوالسرایا را در قسمت شرقی شهر و بدنش را در قسمت غربی شهر به دار آویختند. سپس غلامش ابوالشوک را نیز به قتل رسانید و در داروازه‌های شهر به دار آویخت.

گویند چون به دفاتر نگاه کردند، در جنگ‌های ابوالسرایا و محمد، تنها از لشکریان بنی‌عباس، دویست هزار نفر کشته شده بودند. بدین طریق کار ابوالسرایا به اتمام رسید و این جنبش نیز مانند دیگر جنبش‌ها خاموش شد.^۳ گویند که هنگام قیام و کشته شدن ابوالسرایا، ده ماه بیشتر طول نکشیده بود. او در هنگام اجرای حکم اعدام، بسیار فریاد می‌کشید و ناله می‌کرد

۱. سری در لغت به معنای شخص باسخت و نذل به معنی آدم خسیس است.

۲. عبدوس در شهر جامعه، به دست ابوالسرایا به قتل رسیده بود.

۳. مقاتل الطالبيين، صص ۴۴۵ و ۴۴۶؛ المحبر، صص ۴۸۹؛ تاریخ الطبری، ج ۱۰، صص ۲۳۱؛

تاریخ کوفه، صص ۴۶۳؛ الکوکب المشرقه، ج ۳، صص ۴۶۴ و ۴۶۵؛ الکامل فی

التاریخ، ج ۱، صص ۳۳۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۷۸؛ فرهنگ فرق اسلامی، صص ۱۵

و ۱۶؛ سیری در تاریخ تشیع، صص ۵۶۴.

و درخواست بخشش داشت تا سرانجام، سر و دست و پاهای او را بستند و گردن او را زدند.^۱ در برخی دیگر از منابع آمده است که ابوالسرایا به حسن بن سهل گفت: «خدا امیر را توفیق دهد، مرا نگه دار». گفت: «خدا مرا زنده نگذارد اگر تو را زنده گذارم»؛ پس فرمان داد تا او را گردن زدند و دو پاره کردند و بر دو پل بغداد به دار آویختند. ولی محمد بن محمد بن زید علیه السلام را گواهی داشت و نوازش کرد و به او گفت: «بیمی بر خود راه مده، خدا لعنت کند کسی را که فریبت داد».^۲

محمد نزد مأمون

حسن بن سهل، محمد بن محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام را به خراسان فرستاد و محمد را نزد مأمون که در اتاقش نشسته بود وارد کردند. فضل بن سهل فریاد زد: «سرش را برهنه کنید» و چون سرش را برهنه کردند، مأمون از جوانی او در شگفت شد. آن‌گاه دستور داد او را به خانه‌ای بردند و فرش و خادمی برای او فرستاد و او در آنجا تحت نظر بود و پس از گذشت مدت کمی - که به گفته برخی چهل روز بیش طول نکشید - شربت زهری بدو خوراندند و بدین ترتیب، او از دنیا رفت.



۱. تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۲۳۲.

۲. تاریخ جنبش‌های مذهبی، ج ۱، ص ۳۶۳؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۳۵.

احمد بن محمد بن سعید به سندش از محمد بن جعفر روایت می‌کند که محمد را در مرو مسموم ساختند و در همان‌جا از دنیا رفت. او بر اثر زهری که خورده بود، تمامی جگرش به تدریج دفع شد.^۱

بلاذری، مرگ او را پس از مدتی کوتاه و به صورت طبیعی ذکر می‌کند.^۲ ولی در منابع دیگر نوشته شده است، هنگامی که او را نزد مأمون بردند، او به محمد گفت: «کیف رأیت صنع الله یابن عمک؟»؛ «کار پسر عمت را چگونه دیدی؟».

محمد در جواب این دو بیت را خواند:

رایت امین الله فی العفو و الحلم

و کان سیرا عنده اعظم الجرم

فاعرض عن جهلی و داوی سقامه

بعفو حکمی عن جلدتی هذه السقم

معتقدم که امین الله (مأمون) دارای عفو و حلم است و جرم بزرگ من در نزد او بسیار کوچک است. از ناآگاهی من صرف نظر کن و بیماریش را با عفوی که از دلم غبار بیماری را زداید، درمان کن.

مأمون او را در سال ۲۰۲ ه.ق، در حالی که بیش از بیست سال نداشت، مسموم کرد و به شهادت رساند. گویند که او به

۱. مقاتل الطالبیین، صص ۴۴۶ و ۴۴۷، تنمة المنتهی، صص ۲۳۵.

۲. انساب الاشراف، ج ۲۰، صص ۲۷۸.

قطعات جگرش که از گلویش بیرون می‌آمد، می‌نگریست و در طشتی می‌انداخت و با چوبی که در دستش بود، آنها را زیرو رو می‌کرد تا از دنیا رفت.

محمدجواد مشکور، همین قول را پذیرفته و می‌نویسد: «مأمون او را امان داد و از گناه وی درگذشت؛ ولی پس از چهل روز، دستور داد تا شربت زهر آگین به وی بخوراند تا بمرد».^۱

تاریخ و محل شهادت

چنان‌که در بالا اشاره شد، درباره تاریخ و سن شهادت محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام بین مورخان اختلاف است. در اینجا به نظریات آنان اشاره می‌کنیم: ابونصر بخاری (متوفای ۳۴۱ هـ.ق)، نخستین عالم انساب است که به شهادت محمد در سال ۲۰۲ هـ.ق اشاره می‌کند و می‌نویسد:

توفي بمرو و سقاه المأمون السم في سنة ائنتين و مائتين وهو

ابن عشرين سنة.^۲

او در مرو وفات یافت. مأمون عباسی او را مسموم کرد و وی در سن بیست سالگی و در سال ۲۰۲ هـ.ق، به شهادت رسید.

۱. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۶.

۲. سر السلسلة العلویه، ص ۶۷؛ معالم انساب الطالبیین، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.

ابوالحسن عمری نسابه، از اعلام قرن پنجم هجری می‌نویسد: «قبره بمرو و کان سقی سما»^۱؛ «قبرش در مرو است و بر اثر خوردن سم درگذشت».

مرحوم بیهقی (متوفای ۵۶۵ ه. ق) در جلد اول کتاب خود می‌نویسد: «او با ابوالسرایا خروج کرد، مردی کوفی او را کشت و او در روز شهادت، پنجاه سال داشت و اسماعیل فقیه، بر جنازه او نماز خواند».^۲

معلوم نیست بیهقی مطلب پیش‌گفته را از کجا نقل نموده و چنین اشتباهی را مرتکب شده است. او بلافاصله در جلد دوم کتاب خود می‌نویسد: «مات رحمة الله علیه بمرو و دفن فیه و قبره بمرو».^۳

ابن اثیر در تاریخ خود، سال شهادت را ۲۰۱ ه. ق ذکر می‌نماید.^۴ محمدجواد مشکور، همین تاریخ را درست تلقی کرده و در ظاهر نیز صحیح به نظر می‌رسد؛^۵ زیرا به اتفاق نقل مورخان و علمای انساب، او در سال دویست هجری قیام

۱. المجدی، ص ۱۸۴؛ الاصلی فی الانساب الطالیین، ابن طقطقی، ص ۲۳۸؛ الدر المنثور، ص ۳۲۶.

۲. خرج فی ایام ابی السرایا، قتله واحد من الکوفیه، و هو یوم قتل ابن خمسین سنة، و صلی علیه اسماعیل الفقیه. «لباب الانساب، ج ۱، ص ۴۱۴».

۳. لباب الانساب، ج ۲، ص ۴۴۱؛ الکواکب المشرقه، ج ۳، ص ۴۶۵.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۷۱.

۵. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۶.

کرد و پس از ده ماه حکومت، سرانجام دستگیر و پس از چهل روز زندانی بودن، مسموم شد و به شهادت رسید که این با سال ۲۰۱ هـ.ق بیشتر تطابق دارد.

امام فخر رازی بدون اشاره به سال شهادت آن حضرت می‌نویسد: «قتل مسموماً بمرو و قبره بها».^۱ او همچنین درباره برادر محمد که جعفرالشاعر نام داشت و از سوی برادر، امارت واسط را برعهده داشت، می‌نویسد: «جعفر الرئيس الشاعر خرج بخراسان و قتل بمرو و قبره بها في سكة ساسيان»^۲؛ «او در خراسان قیام نمود و در مرو به شهادت رسید و قبرش در مرو در کوچه ساسیان است».

ابوطالب مروزی نیز پس از ذکر نام این دو برادر می‌نویسد:

قتلا بمرو و قبرهما بها وقبر محمد بشلکیانه وقبر جعفر

خلف سكة ساسان علی شط نهر سفر نرم.^۳

هر دوی آنها در مرو کشته شدند و قبر آنان در آنجاست

و قبر محمد در شلیکانه و قبر جعفر، پشت کوچه ساسان

در کنار نهر سفر نرم است.

از این دو نقل، معلوم می‌شود که مزار این دو برادر شهید

در مرو، در قرن ششم و هفتم هجری، مزار مشهوری بوده است.

مروزی که خود اهل مرو است، به محل دفن آن دو اشاره می‌کند.

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۷۱.

۲. الشجرة المبارکة، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۳. الفخری، ص ۵۱.

ابوالفرج اصفهانی به سال شهادت محمد اشاره‌ای نمی‌کند، اما روز شهادت او را چهل روز پس از ملاقات با مأمون عباسی ذکر می‌نماید.^۱ علامه سید عبدالرزاق کمونه، سال شهادت محمد را ۲۰۲ هجری و سن او را هنگام شهادت، بیست سال دانسته است. او از برخی تألیفات نقل می‌کند که قبر محمد در سلطانه مرو است. او همچنین قبر جعفر شاعر، برادر محمد را در کوچه ساسان مرو، پشت سد ساسان ذکر می‌کند.^۲ علامه سید مجدالدین، سن محمد را هنگام شهادت، هیجده سال دانسته^۳ که بی‌گمان پذیرفتنی نیست؛ زیرا به گفته علمای انساب، او در ماه‌های آخر هیجده سالگی قیام کرد و در سال ۲۰۱ هـ. ق. به شهادت رسید. بنابراین وی در هنگام شهادت، بیش از هیجده سال داشته که قول بیست سال، صحیح به نظر می‌رسد.^۴

گزارشی از قبر محمد در مرو

آرامگاه امامزاده محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام در مجاورت صحابی گرانقدر بریده اسلمی، در خارج شهر

۱. مقاتل الطالیین، ص ۳۶۶

۲. آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۳۰۰.

۳. التحف شرح الزلف، ص ۱۴۹.

۴. اختران تابناک، ذبیح الله محلاتی، ۱۳۴۹ ش، ج ۱، ص ۴۴۴.

ماری (مرو سابق) و در کشور ترکمنستان واقع شده و جزو زیارتگاه‌های قدیمی این شهر است. ساختمان آرامگاه، به صورت مربع و به ابعاد تقریبی ۵×۵ متر می‌باشد که از آجر و ساروج ساخته شده و دارای گنبد عرقچینی کوتاه به قطر سه و ارتفاع نزدیک به دو متر است.

اختلاف در مدفن محمد

با وجود آنکه بیش از بیست مورخ و عالم انساب، به شهادت و دفن محمد در مرو تصریح کرده‌اند، مزار باشکوهی در نیشابور به آن حضرت منسوب است که در اینجا به نظریه پژوهشگران اشاره می‌کنم.



فریدون گرایلی در کتاب مشاهیر نیشابور می‌نویسد:

برخی از منابع معتبر از جمله تاریخ نیشابور ابو عبدالله حاکم، شهادت او را در نیشابور می‌دانند که جسد او را هم آتش زدند و به همین دلیل، به محروق ملقب شد. شکی نیست که این عمل بایستی به اشارت مأمون صورت گرفته باشد. آنچه تاریخ حاکم می‌نویسد، این است که قتل امامزاده در سال دویست هجری صورت می‌گیرد و در اواخر همین سال است که حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا که به تقاضای مأمون عازم مرو بودند، در نیشابور قبر امامزاده را زیارت فرمودند. الحاکم

گوید: «دیگر آن است که حضرت سلطان (منظور امام هشتم) - صلوات الله و سلامه علی رسول الله و علی الائمه المعصومین و سلم - روزی فرمود در عبارتی که فی الجمله آن، این است که مخدوم ما در اینجا مدفون است؛ به زیارت ایشان برویم و به روضه سلطان محمد محروق در تلاجرد تشریف آوردند و آن روضه مقدسه را زیارت فرمودند»^۱ همین مطلب را مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب آثار باستانی خراسان ذکر می‌کند و می‌نویسد:

فردی که مأمور بردن سید علوی بی گناه بود، موقعی که به نیشابور رسیده، او را می‌کشید و می‌سوزاند و سپس در گورستان محله تلاجرد نیشابور جسد نیم‌سوخته امامزاده را مدفون می‌سازد و نیز روشن نیست که کشتن امامزاده محمد محروق، به دستور محرمانه مأمون بوده یا اینکه مأموری که امامزاده را به مرو می‌برده، به منظور خوش خدمتی و اینکه مأمون از او بازخواست نکنند که او را چرا زنده نزد من آوردی، به میل خود، او را به قتل رسانیده است. قتل امامزاده در سال دویست هجری است و در اواخر همین سال است که حضرت رضاعلی (ع) از مدینه به تقاضای مأمون، عازم تشریف‌فرمایی مرو بوده‌اند و در نیشابور قبر امامزاده محمد محروق را زیارت فرموده‌اند.^۲

۱. مشاهیر نیشابور، صص ۵۳۹ و ۵۴۰.

۲. آثار باستانی خراسان، ج ۱، ص ۲۹۴.

معلوم نیست این گفته‌ها چگونه نوشته و بدون تحقیق در کتاب‌ها ثبت می‌شود؛ باینکه قول ابونصر بخاری و ابوالفرج اصفهانی، اقدم اقوال است و آنان تصریح دارند که محمد را نزد مأمون در مرو برده‌اند و حتی مأمون با او گفت‌وگو داشته و سپس دستور داده او را زندانی و سرانجام مسموم و شهید کنند. چگونه در تاریخ نیشابور این ادعا مطرح شده است و بر این اساس، مدرکی برای دو تن از نویسندگان معاصر شده و با اطمینان کامل، مزار کنونی در نیشابور را از آن محمد بن محمد ابن زید شهید علیه السلام می‌دانند؟

سید مهدی بن مصطفی تفرشی در این باره می‌نویسد:

محمد بن محمد بن زید الشهید بن امام زین العابدین علیه السلام نوشته‌اند: «مسموماً در شهر مرو به سال ۲۰۲ وفات کرد؛ عمرش بیست سال بود، ولی بقعه‌ای در نیشابور منسوب به اوست و در جنب او بقعه دیگری منسوب به ابراهیم ابن امام موسی علیه السلام است». سید احمد اردکانی در کتاب شجرة الاولیاء نوشته: «این امامزاده محروق در نیشابور، محمد بن حسین ذی‌الدمعة بن زید الشهید علیه السلام است»^۱.

علامه سید عبدالرزاق کمونه از قول چند تن از علمای

انساب می‌نویسد:

۱. بدایع الانساب فی مدفن الطیاب، بدایع نگار، ۱۳۱۹ ش، ص ۵۵.

در نیشابور محمد بن حسین ذی‌الدمعة بن زید بن امام
زین العابدین کشته شد. در بحرالانساب مشجر آمده
است که قبر او در نیشابور در مقبره بابلان است. محمد
بن طاهر یا یعقوب بن لیث، او را به قتل رساند و
گویند که او در خفا، در قصر مجذب کشته شد.^۱

او همچنین از شهادت حسین بن زید شهید علیه السلام در نیشابور
خبر می‌دهد و می‌نویسد: «حسین به زهر کشته شد و قبرش
در نیشابور است».^۲

مرحوم بیهقی نسابه، مزار کنونی در نیشابور را از آن محمد
ابن محمد بن حسین بن زید شهید علیه السلام می‌داند و می‌نویسد:
«او در تلاجرد خراسان نیشابور مدفون است و فرزندی نداشت».^۳
با نگاهی به شجره‌نامه پیش گفته و حذف حسین در آن، اشتباه
برای هر نویسنده‌ای پیش می‌آید که او را با محمد بن محمد
ابن زید شهید علیه السلام اشتباه گیرد. بنابراین شخصیت مدفون در بقعه
امامزاده محمد محروق شهر نیشابور، سید محمد بن محمد بن
حسین بن زید شهید علیه السلام است. هرچند موسوی خلخالی معتقد
است که خفته در این زیارتگاه، سید محمد ملقب به محروق
بن ابی القاسم حمزة بن علی العسکری بن محمد جعفر بن

۱. آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۳۴۳.

۲. همان، ص ۳۴۲.

۳. لباب الانساب، ج ۱، ص ۴۲۴ و ج ۲، ص ۴۴۲؛ الکواکب المشرقة، ج ۳، ص ۴۵۵ و ۴۵۶.

محمد میری بن سید ابی طالب معروف به سید المشهدی ابن علی بن قاسم بن حمزة بن امام موسی کاظم علیه السلام است.^۱

توصیف آرامگاه محمد در نیشابور

بقعه باشکوه این امامزاده در کنار آرامگاه عمر خیام در خارج شهر نیشابور واقع شده و یکی از بناهای زیبای دوره صفویه است.

ساختمان بقعه با گنبدی کاشی کاری و ایوانی بلند، در وسط باغی با درختان بسیار و باصفا قرار گرفته و از بناهای زیبای قرن دهم هجری به شمار می‌رود.

کتیبه کاشی معرق ایوان و صندوق منبت و در ورودی حرم، از زمان شاه طهماسب اول (قرن دهم هجری) است. سنگی از دوران شاه سلطان حسین صفوی به تاریخ ۱۱۱۹ ه.ق در این بنا نصب شده است. انجمن آثار ملی، ضمن تعمیرات اساسی، کاشی کاری‌های ایوان و جبهه‌های مختلف آن را مرمت کرده است.

بنای امامزاده محمد محروق و گنبد آن، با کاشی کاری‌های زیبا و رنگارنگ مزین شده است و شکوه و زیبایی خاصی دارد. همچنین کتیبه منظومی از زمان شاه سلطان حسین صفوی در سمت راست ایوان، بر روی سنگ کنده‌کاری شده است که

نشان می‌دهد در اواخر دوره صفوی، محمدخان نامی در نیشابور، اقدام به ساخت بنای مسجد و مصلی نموده است.

قبر امامزاده محمد محروق، درست در زیر گنبد بنا واقع شده است. در گذشته، صندوق چوبی بزرگی از مرقد محافظت می‌کرد، اما در سالیان اخیر، ضریح بسیار زیبایی از آب طلا و نقره نصب شده است. در کمی آن طرف‌تر از مرقد امامزاده محمد، امامزاده دیگری به نام سید ابراهیم مدفون است که طبق قول مشهور، او را از نوادگان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می‌دانند.

گنبد به صورت کلاه‌خودی است و سراسر آن با کاشی‌های آبی نره‌ای تزیین شده است. گنبد کوچک دیگری بر روی قبر امامزاده ابراهیم است که آن نیز با کاشی تزیین شده است.

در گذشته، پشت بقعه، صحن وسیعی بود که متأسفانه دچار بی‌نظمی بود، اما با مدیریت جدید مجموعه و حمایت میراث فرهنگی، نسبت به هموار کردن صحن، جدول‌بندی، چراغانی و نیز احداث سرویس بهداشتی و زائرسرا در انتهای باغ، اقدام شده که بر رونق مجموعه افزوده است.

این بنای باشکوه، به شماره ۳۰۲ و در تاریخ ۱۳۱۶/۹/۲۹ به ثبت آثار ملی و تاریخی رسیده است.^۱

یک اشتباه

تمام علمای انساب و مورخان، هنگام معرفی محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام، او را به عنوان بلاعقب ذکر می‌نمایند و برای او فرزندی قائل نیستند. اصطلاح بلاعقب در بین علمای انساب، به شخصی گفته می‌شود که ازدواج نکرده باشد یا در صورت ازدواج، هیچ فرزندی نداشته باشد. با وجود این، ابن عنبه نسابه، جعفرالشاعر که برادر محمد است را به عنوان فرزند محمد قلمداد کرده و برای او سه فرزند قائل است.^۱ همین اشتباه را سید احمد کیا، گیلانی و سید جعفر اعرجی تکرار کرده‌اند^۲ که بی‌گمان با فرزندان محمد بن زید شهید علیه السلام خلط شده است.

۱. عمدة الطالب، ص ۳۳۲.

۲. سراج الانساب، محمد بن عبدالرحمن کیا، گیلانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۰۷؛ الدرالمثور،

فصل دوم: شرح حال محمد بن زید علیه السلام

محمد بن زید شهید علیه السلام

آخرین و کوچک‌ترین فرزند زید شهید علیه السلام، محمد نام داشت که کنیه او ابو عبدالله^۱ و ابو جعفر^۲، مشهور به «شبیّه»^۳ و مادرش کنیزی از اهل سند بود.^۴ وی در هنگام شهادت پدرش، چهل روز بیش نداشت.^۵

درباره‌اش گفته‌اند: «وكان في غاية الفضل و نهاية النبل».^۶

او به عالی‌ترین درجه فضیلت و کمال رسیده بود.^۷ حسین

۱. الشجرة المباركة، ص ۱۵۲؛ الفخری، ص ۳۹؛ تهذیب الأنساب، ۱۹۱.

۲. سرالسلسلة العلویة، ص ۶۷.

۳. الأصيلی، ص ۲۳۷؛ تاریخ بغداد، ص ۲۸۸.

۴. سرالسلسلة العلویة، ص ۶۷؛ المعقین، سید ابوالحسین یحیی بن حسن بن جعفر بن

عبدالله العقیقی، ۱۴۲۲ق، ص ۹۳.

۵. المجدی، ص ۱۶۶؛ زید شهید علیه السلام، ص ۳۶۷.

۶. الشجرة المباركة، ص ۱۵۲.

۷. عمدة الطالب، ص ۲۹۸.

ابن محمد بن یحیی علوی از جدش نقل می‌کند که درباره محمد می‌گفت: «فکان من رجال بنی هاشم لساناً و بیاناً»^۱. محمد بن زید از نظر بیان و گرمی سخن، از مردمان برجسته بنی هاشم به شمار می‌رفت. ابوالحسن عمری، در مطلبی شبیه به این مضمون می‌نویسد: «وکان بلیغاً لساناً»^۲. خطیب بغدادی در شرح حال او می‌نویسد:

او در زمان خلافت مهدی عباسی به بغداد آمد و در آنجا درگذشت و گفته است که در قیام محمد نفس الزکیة ابن عبدالله المحض، از جمله رزمندگان و فرماندهان لایق و مبارزان بود و محمد بن عبدالله وصیت کرده بود که اگر کشته شدم، رهبری نهضت به عهده برادرم ابراهیم است و اگر ابراهیم کشته شد، عیسی بن زید و پس از او، محمد بن زید، فرماندهی قیام را بر عهده گیرند.^۳

طبق روایت دیگری که ابوالفرج اصفهانی نقل کرده، محمد ابن زید در نبرد فرزندان عبدالله المحض شرکت نکرد و لباس سیاه پوشید که علامت بنی العباس بود. وی نزد ابوجعفر منصور دوانیقی رفت و مقام قربی پیدا کرد و باعث شد که برادرش حسین ذی‌الدمعة که در قیام محمد و ابراهیم شرکت کرده بود

۱. الأصیلی، ص ۲۳۷.

۲. المجدی، ص ۱۸۳.

۳. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۸۸؛ بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۱۵۸ و ۱۵۹.

و پس از شکست آن قیام، مخفیانه می‌زیست، از سوی خلیفه، امان داده شود و به مدینه باز گردد.^۱

بنابراین طبق این نقل، محمد در مدینه سکونت داشت. برخی نیز نوشته‌اند که وی در سنین جوانیش با منصور، خلیفه عباسی کنار آمد و مثل عباسیان لباس سیاه به تن کرد و با منصور ارتباط داشت؛ اما او بعدها در مدینه قیام کرد و خود را ظاهر نمود. او کمتر با مردم در تماس بود و به هر کس که اعتماد نداشت، اجازه ورود به خانه‌اش را نمی‌داد.^۲

ابن شبه از محمد بن یحیی نقل می‌کند که می‌گوید، شنیده است که قبر ام‌سلمه در بقیع است و در کنار آن، محمد ابن زید بن علی بن الحسین دفن شده است؛ زیرا او این مکان را به اندازه هشت زرع کند و به سنگی شکسته بر خورد که روی آن نوشته شده بود: «أم سلمه زوجة النبی» و سپس محمد ابن زید علیه السلام، وصیت کرد که خانواده او، پس از مرگش او را در این مکان دفن کنند.^۳

براساس نقل قول‌هایی که بیان کردیم، معلوم می‌شود که

۱. مقاتل الطالیین، ص ۳۳۱.

۲. به نقل از «زید شهید علیه السلام».

۳. تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۳۰ به نقل از مجله ینابیع، شماره ۳۹ و ۴۰، ص ۸۴.

سال ۱۴۳۱-۲ ه.ق.

محمد بن زید علیه السلام، پس از سکونت موقت در بغداد، به مدینه مهاجرت کرد و در همان جا درگذشت. اما شکی نیست که او از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام بوده است؛ زیرا شیخ طوسی رحمته الله، او را از جمله اصحاب آن حضرت نام برده^۱ و سندهایی از او در سلسله روایات نقل کرده است.^۲

گفته شده که او از ثقات بوده و یکی از شهود بر امامت امام رضا علیه السلام به شمار می‌رفته است.^۳ مرحوم آیت‌الله خویی رحمته الله از ذیل یکی از روایت‌ها، چنین استنباط کرده که وی شیعه امامی نبوده و قائل به امامت امام رضا علیه السلام نیز نبوده است.^۴

محمد ناگهان در سال ۱۶۶ ه. ق، تقریباً در سن ۴۷ سالگی درگذشت.^۵



۱. رجال شیخ طوسی، ص ۲۷۶.

۲. همان، ص ۲۸۲.

۳. تنقیح المقال، مامقانی، ۱۳۴۱ ش، ج ۳، ص ۱۱۸؛ نقد الرجال، ص ۳۰۸؛ جامع الرواة، محمد بن علی الاردبیلی، ۱۴۳۰ ق، ج ۲، ص ۱۱۵؛ مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۱۳؛ منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ۱۳۷۹ ش، ج ۲، ص ۷۵؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۸؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۲۴؛ منتهی المقال، محمد بن اسماعیل بن عبدالجبار، الحائری، ص ۲۷۳؛ منهج المقال، ص ۲۹۶؛ اتقان المقال، ص ۲۲۸؛ الوجیزة، ص ۴۷؛ الكواکب المشرقة، ج ۳، صص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۴. معجم رجال الحدیث، خویی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۶، ص ۹۶ و فیه: يظهر من ذیل الروایة انه لم

یکن من الشیعة ولم یکن یعترف بامامة الرضا علیه السلام.

۵. مجلة ینابیع، ش ۳۹ و ۴۰، صص ۸۴-۸۶، سال ۲، ۱۴۳۱ ه. ق.

اعتقاد محمد در مسئله امامت شیعه

چنان‌که در بالا گذشت، برخی از بزرگان شیعه و اصحاب رجال، محمد بن زید علیه السلام را شیعه امامی و از ثقات محدثین امامیه معرفی کرده‌اند و برخی نیز برخلاف آن رأی داده‌اند. روایت ذیل بیانگر اعتقاد راسخ محمد بن زید شهید علیه السلام و برادر بزرگوارش یحیی بن زید علیه السلام به مسئله امامت شیعه است. او به امامت ائمه معصومین علیهم السلام ایمان و اعتراف داشت و برای امام موسی بن جعفر علیه السلام و فرزندش امام رضا علیه السلام احترام بسیاری قائل بود. او ائمه راستین حق را مستحق امامت می‌دانست که دلایل و شواهد بسیاری بر این موضوع دلالت دارد؛ یکی از آن دلایل، روایتی است که در ذیل نقل می‌کنیم:

مردی به نام حیدر بن ایوب گوید: ما چند نفر در دهکده «قبا» بودیم و بنا بود محمد بن زید علیه السلام هم به جمع ما ملحق شود. محمد مقداری از موعد مقرر دیرتر به نزد ما آمد. به او گفتیم: «چرا دیر کردی؟»؛ او عذر موجهی برای خود ذکر کرد.

گفت: «بوابر اھیم علیه السلام (کنیه امام هفتم)، ما را که هفده نفر از فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام بودیم، به عنوان شهود وصیتش جمع کرد و از ما درباره امامت و جانشینی فرزندش

(رضاءعلیه) شاهد گرفت. سپس اضافه فرمود: ابوابراهیمعلیه، فرزندش رضا را وصی و وکیل خود معین کرد که در زمان حیات و مماتش جانشین وی باشد.^۱ آن‌گاه محمد با ایمانی راسخ و استوار گفت: «ای حیدر، به خدا سوگند او امروز فرزندش رضاءعلیه را به عنوان امامت انتخاب کرد و همه شیعیان بعد از او، باید معتقد به امامت وی باشند»^۱.

از این روایت کاملاً روشن است که محمد، به مسئله امامت ائمه معصومینعلیهم‌السلام، ایمان و اعتراف داشته و آنان را دوست می‌داشت.

تعداد فرزندان محمد بن زیدعلیه

ابوالحسن عمری نسابه، برای محمد، یازده فرزند ذکر کرده که سه نفر از آنها دختر و بقیه پسر بودند که در ذیل به اسامی آنان اشاره می‌کنیم.

۱. کلثوم: با برخی از پسر عموهایش ازدواج نمود.

۲. فاطمه: او با پسرعمویش محمد بن حسین ذی‌الدمعة بن زید شهید ازدواج کرد و به نیکویی رفتار مشهور بود. فاطمه بسیار همسرش را دوست داشت و پس از وفات او، از شدت علاقه‌اش

۱. حلیة الأبرار، ج ۴، ص ۵۱۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۶؛

اثبات الهداة، ج ۴، ص ۲۹۶؛ زید شهیدعلیه، ص ۳۹۵.

به وی، خود را کشت. او یک فرزند به نام محمد داشت.^۱

۳. ام‌الحسین: او نیز با پسرعمویش حسین بن حسین ذی الدمعة بن زید الشهید علیه السلام که از سوی محمد بن محمد بن زید شهید علیه السلام، امارت کرمان را داشت، ازدواج کرد. مادر فاطمه و ام‌الحسین، فاطمه، دختر مرجا جعفری بود.^۲

۴. محمدالاکبر: وی بزرگ‌ترین فرزند پسر محمد بود. او ملقب به المؤید بالله و یکی از ائمه زیدیه است. پس از وفات محمد بن ابراهیم طباطبا، ابوالسرایا در سال ۱۹۹ ه. ق. با او بیعت کرد و رهبر قیام علویان شد. پس از کشته شدن ابوالسرایا، حسن بن سهل، حاکم عراق، هرثمة بن اعین را برای دستگیری وی با سپاهی عظیم به سوی او روانه کرد؛ اما محمد خود را تسلیم نکرد که در ادامه او را نزد مأمون به مرو فرستادند. مأمون از اینکه او را جوانی بیست ساله دید، تعجب کرد. سپس دستور داد تا او را مسموم کردند و به شهادت رساندند. گویند: هرثمة او را در نیشابور پس از مسموم کردن، آتش زد و اینک مزار او در نیشابور، به امامزاده محروق مشهور است.

ابوطالب مروزی، قبر محمد را در مرو، در منطقه شکیلا نه

۱. المعقین، ص ۹۵.

۲. المجدی، ص ۱۸۳؛ الأساس فی انساب الامهات السادة الناس، ج ۲، صص ۱۸۶ و ۱۸۷.

نوشته است. به هر حال او در سال ۲۰۲ ه. ق در سن بیست سالگی به شهادت رسید.^۱

۵. محمدالصغر: او در کوفه درگذشت.

۶. جعفرالشاعر: وی شاعری ادیب بود و از سوی برادرش محمد، در دوران قدرت ابی السرایا، امارت واسط را برعهده داشت. مشهور است که وی شرب خمر می کرد. مادرش هناده، دختر خلف از آل عمروبن حریث مخزومی بود. جعفر با فاطمه، دختر یحیی بن الحسین ذی الدمعة بن زید شهید علیه السلام ازدواج کرد و ثمره آن، یک پسر به نام محمد جمانی شاعر بود. ابوطالب مروزی می نویسد: «او نیز مانند برادرش محمد اکبر، در مرو به شهادت رسید و در سکه ساسان، مقابل نهر سفر نرم، دفن شد».^۲

۷. حسن؛ ۸. قاسم؛ ۹. علی؛ ۱۰. حسین؛ ۱۱. زید.

تنها نسل جعفر شاعر ادامه یافت و نسل دیگر فرزندان محمد بن زید علیه السلام بلاعقب بوده اند.^۳

۱. المجدی، ص ۱۸۴؛ الشجرة المباركة، ص ۱۵۲؛ الأصيلی، ص ۲۳۸؛ سر السلسلة العلویه، ص ۶۷؛ الفخری، ص ۵۱۰؛ عمدة المطالب، ص ۳۳۲؛ الفصول الفخریه، ص ۱۶۵؛ التحف شرح الزلف، صص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ اختران تابناک، ج ۱، ص ۴۴۴.

۲. المجدی، ص ۱۸۴؛ الفخری، ص ۵۱؛ سرالسلسلة، ص ۶۷؛ تهذیب الأنساب، ص ۲۱۸؛ المعقبین، صص ۹۳ و ۹۷.

۳. المجدی، ص ۱۸۴؛ سر السلسلة العلویه، ص ۹۷.

خیانت یکی از کنیزان محمد

به جز دو همسر محمد بن زید شهید علیه السلام که پیش از این به آنان اشاره شد (فاطمه دختر مرجا جعفری و هناده مخرومی)، او کنیزانی داشت که برخی از فرزندان او، از آنها بودند. مرحوم تاج لنگرودی، روایتی را مبنی بر خیانت یکی از کنیزان وی نقل می‌کند که صحت و سقم آن به عهده راوی آن است.

از مرد شیعه‌ای نقل شده که به همراه محمد دمیری، به نزد محمد بن زید علوی رفتیم. او بعد از پذیرایی از ما و پهن کردن بستر استراحت، از ما جدا شد و ما به خواب رفتیم. نیمه شب متوجه شدم که جامه خوابم تکان خورد!

زنی را در کنارم دیدم که گفت: «چون از فصاحت و بلاغت خوشم آمد، لذا آمدم امشب را با تو بگذرانم و از هم کام بگیریم!» گفتم: «تو کیستی؟» گفت: «من زن همین مرد علوی هستم». گفتم: «وای بر من که با این نمک‌خوارگی، به ناموس پیغمبر خیانت کنم؛ از من دور شو». چون از من مایوس شد، به طرف رفیق من رفت، ولی او بدون ملاحظه و در کمال شقاوت، وی را پذیرفت و در آغوش خود کشید.

من در عالم خواب، حضرت امام مجتبی، امام حسن علیه السلام را دیدم که فرمود: «اگر شراب‌خوار نبودی، لبان تو را می‌بوسیدم

که گفتی به ناموس پیغمبر خیانت نمی‌کنم». در این حال از وحشت بیدار شدم، رفیق خائن را دیدم که دست بر صورت دارد و می‌نالد، گفتم: «کیست؟» گفت: «حضرت امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم که گفت: تف بر تو که خیانت کردی؛ لذا صورتم می‌سوزد». چنان ناله زد و نقش بر زمین شد که بعد از ساعتی، جنازه‌اش از خانه بیرون رفت.^۱

گذشت و فداکاری محمد بن زید علیه السلام

سرگذشت جالبی که بر فضیلت و جوانمردی و کرامت محمد دلالت دارد، درباره پسر هشام بن عبدالملک، قاتل پدر محمد، حضرت زید شهید علیه السلام است که بسیار جالب بوده و مرحوم مجلسی رحمته الله در بحار الانوار به آن اشاره نموده است:

ابوجعفر منصور، خلیفه عباسی در مکه، شنیده بود که در نزد محمد بن هشام بن عبدالملک، گوهری قیمتی است. وی می‌خواست به هر وسیله‌ای که ممکن است، [آن را] از چنگ او بیرون آورد. یک روز صبح، دستور داد تمام درهای مسجد الحرام را ببندند و مأمورینی چند گماشت تا محمد فرار نکند و فقط یک در را باز گذارد و دستور داد تا مأمورین، محمد را دستگیر کنند.

محمد بن هشام فهمید که این نقشه‌ها، برای گرفتن

فصل دوم، شرح حال محمد بن زید علیه السلام

خود اوست؛ وحشت زده این طرف و آن طرف می‌رفت تا پناه و پناهگاهی پیدا کند و بلکه خود را از مهلکه نجات دهد. در بین مردم، دید جوانی که آثار کرامت و بزرگواری از چهره او خوانده می‌شود، در گوشه‌ای از مسجد نشسته؛ وی این جوان را نمی‌شناخت. در عین حال بهتر این دید که خود را در پناه او قرار دهد و اتفاقاً این جوان شکوهمند، محمد، فرزند زید شهید علیه السلام بود و محمد بن زید علیه السلام هم فرزند هشام را نمی‌شناخت.

محمد بن زید علیه السلام گفت: «چرا وحشت‌زده و سرگردانی؟» فرزند هشام گفت: آقا اگر خودم را معرفی کنم، مرا در پناه خودتان می‌گیرید و امان می‌دهید؟» فرزند زید گفت: «تو در پناه منی و من تو را نجات می‌دهم».

محمد بن هشام گفت: «شما خودتان را معرفی کنید».

فرزند زید گفت: «من محمد بن زید بن علی بن الحسين بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌باشم». تا فرزند هشام نام زید را شنید و دانست این جوان فرزند آن شهید قهرمانی است که پدرش هشام قاتل اوست، رنگ از چهره‌اش پرید و با خود گفت: «دیگر مرگ من قطعی است». او لرزان و گریان از محمد بن زید تقاضای عفو و گذشت و کمک می‌کرد.

محمد با آرامش و بزرگواری که خاص خاندان او بود، گفت: «جوان ترس، من به تو کاری ندارم؛ پدرت،

قاتل پدر من است. من تو را به قصاص خون پدرم نمی‌کشم. ناچارم با نقشه‌ای، [تو را] از چنگال مأموران منصور نجات دهم و اگر برای نجاتت، به تو رفتار تنیدی کنم، پوزش می‌خواهم».

فرزند هشام موقعی [که] چنین شنید، گفت: «آقا، هر جور می‌دانی و صلاح می‌بینی، برای نجات من انجام بده».

محمد بن زید علیه السلام عبای خود را روی فرزند هشام افکند و او را به طرفِ تنها در خروجی مسجد کشاند. نزدیک مأموران تفتیش که رسید، چند سیلی آبدار به فرزند هشام زد و به رئیس شرطه رو کرد و گفت: «ای ابوالفضل، این مرد بدجنس شتربان است و شترهایی از او کرایه کردم، برای اینکه به کوفه بروم؛ اما او به من خیانت کرد، شترها را به افسران لشکر خراسان داده و الآن او را گیر آورده‌ام تا نزد قاضی ببرم و در مورد ادعای خود حقم را بگیرم. لطفاً دو پاسبان را همراه من کن تا او فرار نکند، بلکه او را به محکمه قاضی ببرم».

رئیس شرطه که محمد بن زید علیه السلام و شخصیت او را می‌شناخت، تعظیم کرد و گفت: «چشم قربان» و فوراً دو مأمور را در اختیار محمد بن زید علیه السلام گذاشت و از مسجد خارج شدند. بین راه که رسیدند و کاملاً مطمئن شد از مهلکه خارج شده‌اند، با صدای بلند به فرزند هشام گفت: «خوب حالا حق مرا

فصل دوم، شرح حال محمد بن زید علیه السلام

می‌دهی یا نه؟». فرزند هشام هم گفت: «بله، بله من قبول دارم، حق تو را ادا می‌کنم».

آن‌گاه محمد بن زید علیه السلام رو به دو پاسبان کرد و گفت: «بسیار خوب، این مرد حق مرا می‌دهد، دیگر احتیاجی نیست به قاضی برویم، شما هم بروید». موقعی که مأموران رفتند و محمد از این نقشه جالب نتیجه گرفت، رو به فرزند هشام کرد و گفت: «حالا دیگر خبری نیست. زود برو جای امنی و خودت را پنهان کن، والا دستگیر می‌شوی».

فرزند هشام موقعی که این فداکاری و گذشت بی‌نظیر را از محمد بن زید علیه السلام دید، از باب سپاسگزاری و تشکر از این خدمت فرزند زید، دست در جامه خود برد و آن گوهر گرانبها و قیمتی را که منصور دوانیقی دنبال آن می‌گشت، به محمد بن زید علیه السلام داد و این گوهر، تنها باقی‌مانده از خزانه هشام، خلیفه اموی بود که به دست پسرش افتاده بود.

اما در گزارش دیگر آمده که پسر هشام، سر پسر زید را بوسید و گفت: «پدر و مادرم به قربانت؛ الله یعلم حیث یجعل رسالته؛ خدا می‌داند که رسالتش را کجا قرار دهد، حقاً که شما نسل و ذریه پیامبرید». سپس گوهر گرانبهایی از کیسه بیرون آورد و گفت: «لطف کنید از من بپذیرید».

محمد بن زید علیه السلام با لحن محبت‌آمیز به فرزند هشام

گفت: «ته، ما خاندان پیامبر در برابر خدمت و کار نیک، مزد نمی‌خواهیم، من خون مقدس پدرم که مهم‌تر از همه چیز بود [را] از تو نخواستم؛ این دانه قیمتی برای خودت باشد و هرچه زودتر برو و خودت را پنهان کن.»^۱

آری این روایت، عظمت و شخصیت فرزند زید را می‌رساند. چرا چنین نباشد؟ او تربیت‌یافته مکتب امام پاک و مردان راستین و بزرگ‌شده‌خانه‌گذشت و فداکاری و فضیلت و از خاندان پاک پیامبر ﷺ است؛ از خاندان کرامت و از شاخه‌های درخت نبوت. درود خدا به روان پاک او باد.

زیارتگاه‌های منسوب به محمد

با وجود آنکه محمد در مدینه می‌زیست و به احتمال قوی در همین شهر هم درگذشت، اما آرامگاه‌هایی در کوفه و ایران به ایشان منسوب است که در اینجا به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. مزار محمد در کوفه

امروزه در منطقه «الکریشات» کوفه، مزار مشهوری است که اهالی کوفه به آن توجه خاصی دارند و آن را متعلق به محمد ابن زید شهید علیه السلام می‌دانند.

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۹؛ عمدة الطالب، ص ۲۹۹؛ زید الشهید علیه السلام، صص ۳۹۵ و ۳۹۶؛

شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج ۳، صص ۲۷۱ و ۲۷۲.

زیارتگاه امامزاده محمد که در منطقه الکریشات واقع شده، بعد از مسافت دو کیلومتری از خیابان «معمل السمنت»، در میان باغی قرار دارد که چند نخل بزرگ، زینت بخش آن است. مردم منطقه، امامزاده محمد را با نام «السید محمد ابوصریمه» می خوانند.

صریمه به سه معنی وارد شده که یکی به معنی نافذ و دیگری، عزم به چیزی داشتن و سوم، زمین حاصلخیز است که ظاهراً هر سه معنی، به علت کراماتی است که از این بقعه و شخص مدفون در آن بروز کرده است.^۱

ساختمان قبلی بقعه که از خشت و گل بود، در سه دهه قبل تخریب شد و با حمایت اهالی خیر منطقه و یاری حاج کاظم اطیمش قریشی، بازسازی شد. بقعه کنونی در میان یک صحن بزرگ واقع شده که دورتادور آن دیوارکشی شده و اکنون با درختان مختلف، به ویژه نخل زینت داده شده است. پلان آرامگاه، به شکل مستطیل است و ورودی آن از جانب شمال شرق می باشد که خود شامل یک ایوان کوتاه نیمه ساز با چند ستون است. بر بالای بقعه، گنبد کلاه خودی بلندی به قطر هشت و ارتفاع شش متر قرار دارد که با کاشی های فیروزه ای تزیین شده است.

در زیر گنبد، ضریح آلومینیومی به ابعاد ۳×۵/۱ متر قرار دارد که از مرقد محافظت می‌کند. دیوار و سقف اتاق مرقد، دارای گچبری‌های زیبا، نقاشی و آئینه‌کاری است و آیات قرآن و اسامی ائمه علیهم‌السلام، زینت‌بخش آن است. بر روی سنگ قبر، تاریخ وفات محمد بن زید علیه‌السلام، سال ۱۶۶ هـ. ق نوشته شده است.^۱

اما چنان‌که گفته شد، این مکان نمی‌تواند از آن محمد ابن زید شهید علیه‌السلام باشد؛ زیرا طبق گزارش ابن‌شبهه، او در مدینه وفات یافت و در بقیع شریف دفن شد.^۲

علامه نسابه، ابن طباطبا، از اعلام قرن پنجم هجری، از جمله ساکنین شهر کوفه را ابو عبدالله محمد بن زید بن علی الحمانی الشاعر بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید الشهید علیه‌السلام ذکر می‌کند که به «دارالصخر» شهرت داشت و دارای چهار فرزند به نام‌های ابو جعفر احمد، حسن، علی (ملقب به واوه) و أم‌الحسن بود.^۳

عبدلی نسابه (متوفای ۴۳۵ هـ. ق) ضمن ستایش ابو عبدالله محمد و پدرش زید، تداوم نسل او را از ابو جعفر احمد و



۱. مجله ینابیع، ص ۸۷.

۲. تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳. منتقلة الطالبيه، ص ۲۷۶، صحیح آل ابوالحسن علی ملقب به واوه است.

ابوالحسن علی ملقب به واوه در کوفه دانسته است^۱ که نشان از سکونت این خانواده در کوفه دارد.

ابوالحسن عمری نسابه، ابوالحسن علی الحمانی شاعر را از بزرگان شعرای کوفه می‌داند که در رثای یحیی بن عمر بن یحیی علوی، اشعاری سروده و سپس بعد از خلاصی از زندان، در سال ۲۷۰ هـ.ق وفات یافته است.^۲ بنابراین وفات سید ابو عبدالله محمد بن زید، باید در ثلث اول قرن چهارم هجری باشد.

اما فخر رازی، زید بن علی الحمانی شاعر را با عنوان «زید ابوالحسن الشاعر الزاهد» یاد می‌کند و مادرش را فاطمه، دختر حسین بن یحیی بن حسین ذی الدمعة بن زید الشهید علیه السلام می‌داند و برای او دو فرزند به اسامی ابو عبدالله محمد (صاحب دارالصخر) و ابو عبدالله حسین الزاهد می‌شمارد. او همچنین نسب برخی از سادات سرخس را احمد بن محمد (صاحب دارالصخر) می‌داند.^۳

ابوطالب مروزی نیز، نسل ابو عبدالله محمد بن زید علیه السلام را در کوفه ذکر کرده است.^۴ ابی‌عنبه نیز پس از ستایش از این

۱. تهذیب الانساب، ص ۲۱۸.

۲. المجدی، ص ۳۸۶.

۳. الشجرة المباركة، ص ۱۵۳.

۴. الفخری، ص ۵۲.

خانواده، بیشتر نسل ابو عبدالله محمد بن زید علیه السلام را در کوفه ذکر می‌کند^۱ که نشان از سکونت این خانواده در کوفه دارد. بنابراین آنچه مشهور است، شخص مدفون در منطقه الکریشات کوفه، ابو عبدالله محمد بن زید بن علی الشاعر بن محمد بن جعفر ابن محمد بن زید الشهید بن امام علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیه السلام است که به دلیل تشابه اسم او و پدرش با اسم جد و جد اعلایش، اشتباه گرفته شده است.^۲

۲. مزار محمد در گتوند

بقعه امامزاده محمد در پنج کیلومتری بخش ترکالکی در منطقه عقیلی، از توابع شهرستان گتوند واقع شده است. این بقعه در دامنه کوه و کنار دره‌ای ساخته شده و در جوار مرقد شریف ایشان در دل کوه، چشمه آبی وجود دارد و همواره مورد توجه دوستداران اهل بیت علیهم السلام بوده است.

براساس شهرت محلی، فرد خفته در این آرامگاه، محمد بن زید شهید علیه السلام است که بی‌گمان این ادعا صحیح نیست. آنچه می‌توان براساس منابع به اثبات رساند، یکی از نوادگان زید شهید علیه السلام در این مکان آرمیده است. بر همین اساس، ابوالحسن عمری نسابه، از کشته شدن زید بن عبدالله بن حسین ذی‌الدمعة

۱. عمدة الطالب، ص ۳۶۷.

۲. مجله ینابع، ش ۳۹ و ۴۰، ص ۸۶، سال ۲، ۱۴۳۱ ه.ق.

ابن زید الشهید بن امام سجاده علیه السلام در شوش خبر می دهد؛ وی محدثی فقیه بوده است.^۱ او در جریان قیام ابوالسرایا در شوش به شهادت رسید.^۲ این احتمال که کنیه وی ابومحمد بوده و بعدها ابومحمد زید، به محمد بن زید تصحیف شده باشد، بعید نیست.

همچنین از به شهادت رسیدن حسن بن اسحاق بن حسین ذی الدمعة بن زید الشهید علیه السلام در شوش، گزارش نقل شده است.^۳ او نیز در قیام ابوالسرایا به سال ۱۹۹ ه. ق و در جریان لشکرکشی اش به خوزستان و شوش، کشته شد.^۴

به نظر نگارنده، ابومحمد زید بن عبدالله بن حسین ذی الدمعة بن زید الشهید علیه السلام، در این بقعه مدفون است.

۳. مزار محمد در خمینی شهر

با وجود اینکه هیچ گزارشی از مهاجرت محمد بن زید شهید علیه السلام به اصفهان نقل نشده، آرامگاه باشکوهی به او در خمینی شهر منسوب است.

۱. المجدی، ص ۱۶۰.

۲. مشاهد العترة الطاهرة، سید عبدالرزاق کمونه حسینی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۱۵؛ المشجر الوافی، سیدحسین ابوسعیدة الموسوی، ۲۰۰۴م، ج ۷، صص ۱۰۵ و ۲۷۶.

۳. المجدی، ص ۱۶۰.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۳؛ مشاهد العلویین، ص ۱۱۵؛ المشجر الوافی، ج ۷، ص ۲۷۷.

این زیارتگاه باشکوه در فاصله پنج کیلومتری شهر اصفهان و کنار دانشگاه صنعتی این شهر و در فاصله سه کیلومتری شهرستان خمینی شهر و در دامنه کوهی معروف به سید محمد قرار گرفته و کرامات بسیاری به وی منسوب است. ساخت بنای جدید امامزاده از سال ۱۳۶۱ و بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی آغاز گردید و همچنان در مراحل تکمیلی ساخت و ساز است.

گنبد فعلی به شکل شلجمی و به صورت دپوش طراحی شده و ارتفاع آن از کف بقعه تا نوک گنبد، به ۳۶ متر می‌رسد. کاشی‌کاری زیبای آن به سبک کاشی‌کاری گنبد مسجد امام اصفهان است. دو مناره به ارتفاع ۴۲ متر به شکل مناره‌های مدینه منوره، در دو طرف گنبد فیروزه‌ای به چشم می‌خورد. نوع معماری گلدسته‌ها از روی بام به بالا، ابتدا به صورت چهار ضلعی و سپس هشت ضلعی و سرانجام به صورت دایره است.

در ضلع شرقی حرم مطهر، ایوان معروف به گزی‌ها وجود دارد که بنایی است ارزشمند و تاریخی. طبق نظر کارشناسان، قدمت این ایوان به حدود هفتصد سال قبل می‌رسد و مربوط به دوره ایلخانیان است و در میراث فرهنگی، به شماره ۸۶۹ به ثبت رسیده است.

وجود ایوان پیش گفته به پیشینه تاریخی بقعه و قدمت آن افزوده است. در قدیم و با توجه به قرار گرفتن بقعه امامزاده در دامنه کوه، گهگاهی اشرار و راهزنان بقعه را سرقت می کردند که در این میان، شجره نامه قدیمی آن به سرقت رفته است.

در داخل بقعه، ضریحی فلزی از جنس نقره در ابعاد ۳×۴ ، در سال ۱۳۷۱ به دست هیئت امنای وقت، بر روی سنگ مزار امامزاده و به جای ضریح چوبین پیشین، قرار گرفته است.

مساحت بقعه ۱۴×۱۴ متر و دارای شبستانی به مساحت ۳۴×۱۴ متر است و ایوان جنوبی آن $۹ \times ۴/۵$ متر است. کل زیر بنای بقعه امامزاده، به دو هزار متر می رسد.

سقف داخلی بقعه، مقرنس گچی و آئینه کاری است که شامل بیست پایه بوده و در نوع خود بی نظیر است. حرم این امامزاده سه رواق دارد: رواق حضرت رسول صلی الله علیه و آله، رواق حضرت زینب علیها السلام و رواق آیت الله احمدی.

برای راحتی زائرانی که از راه های دور و نزدیک و حتی خارج از کشور به این مکان مشرف می شوند، تسهیلاتی ویژه در نظر گرفته شده است؛ از جمله پانزده زائرسرا و پنج سوئیت که پذیرای مهمانان این امامزاده گرانقدر است. بازارچه ای نیز با ۴۷ غرفه، در پایین بقعه افتتاح شده که جایگاه عرضه محصولات

و هنرهای دستی و سوغات این دیار است. همچنین کتابخانه‌ای با بیش از ۲۵۰۰ جلد کتاب در جنب حرم ساخته شده که اهل ادب از آن استقبال کرده‌اند. همچنین سالن اجتماعاتی با ظرفیت ۱۵۰ نفر، با امکانات صوتی و تصویری حرفه‌ای نیز برای برپایی سمینارها و جلسات در کنار کتابخانه و حرم امامزاده سید محمد، ساخته شده است.

هم‌اکنون با توجه به جایگاه ویژه و ممتاز امامزاده سید محمد علیه‌السلام در منطقه، خیل زائران داخلی و خارجی، به‌ویژه در ایام سوگواری و اعیاد و برپایی مراسم‌های مذهبی، به سوی این مکان مقدس روی آورده و به زیارت این امامزاده بزرگوار مشرف می‌شوند.

وقفنامه موجود، حاکی از آن است که واقف، موقوفاتی را در محرم الحرام سال ۹۹۹ ه. ق وقف کرده است که عایدات آن، صرف امامزاده سید محمد می‌شود. این موقوفات عبارت‌اند از: دوازده جریب ملک محله خوشاب، شش جریب از جزستان و کویر و چهار مزرعه مشهور در دهنه فرنگ‌آباد.

مدفون در این بقعه

درباره شخص مدفون در این بقعه، دو دیدگاه مطرح است. برخی معتقدند که این مکان، مدفن یکی از سادات حسنی است که از نقبای سادات این شهر بوده است و نسبش با

یازده واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود که از قرار ذیل است: سید ابوالقاسم (محمد) بن زید بن ابی عبدالله الحسین بن ابی الحسین علی بن ابن الحسن محمد الشادر بن ابی عبدالله احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبدالله احمد بن ابراهیم طباطباین اسماعیل الدیاج بن ابراهیم الغمر بن حسن المثنی بن امام حسن علیه السلام. وی سیدی شریف و بزرگوار در زمان شیخ الشرف، عبیدلی نسابه (متوفای ۴۳۵ هـ. ق) نقیب اصفهان بود و کثیرالفضل و مقبول الشهاده و عادل شناخته می شد.^۱

از همین خانواده، سید ابوالحسن محمد بن ابی محمد الحسن ابن ابی الحسن محمد الشاعر بن ابی عبدالله احمد، نقیب اصفهان بود که نواده‌ای به نام محمد ابوزید بن ابی اسماعیل ابراهیم بن ابی طالب عبدالله بن ابی محمد الحسن بن ابی الحسن محمد الشاعر داشته است که همگی در اصفهان سکونت داشتند.^۲

دیدگاه دوم او را از سادات حسینی و از نسل آل زبارة می داند که در اصفهان سکونت داشته‌اند. براین اساس وی با ۱۲ واسطه به امام سجاد منتهی می شود.^۳

۱. تهذیب الانساب، صص ۷۹ و ۸۰.

۲. تهذیب الانساب، صص ۷۹ و ۸۰؛ الشجرة المبارکة، ص ۴۶؛ الفخری، ص ۱۱۳؛

عمدة الطالب، ص ۱۷۴؛ المجدی، ص ۷۴.

۳. مزارات اصفهان و کاشان، ص ۳۹۱.

پوست تصاویر

نمایی از ایوان بقعه امزاده محمد - کوفه (کریشات)



نمایی از بقعه امامزاده محمد - کوفه





نمایی از گنبد بقعه امامزاده محمد - کوفه



نمایی از ضریح مطهر امامزاده محمد - کوفه (کریشات)

نمایی از آرامگاه امامزاده محمد - مرو



نمایی از مقبره امامزاده محمد - مرو



نمایی از آرامگاه امامزاده محمد محروق - نیشابور



نمایی از کاشی‌کاری‌های ایوان امامزاده محمد محروق

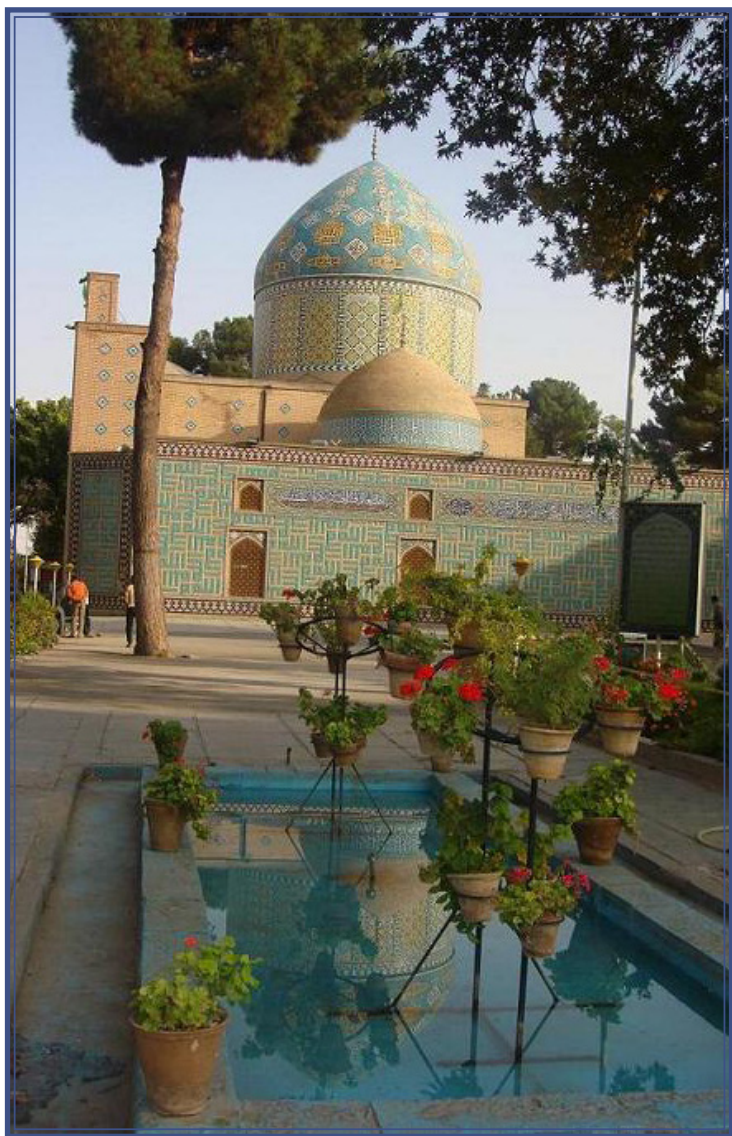




نمایی از گنبد امامزاده محمد محروق



نمایی از ضریح امامزاده محمد محروق



نمایی از صحن و گنبد امامزاده محمد محروق

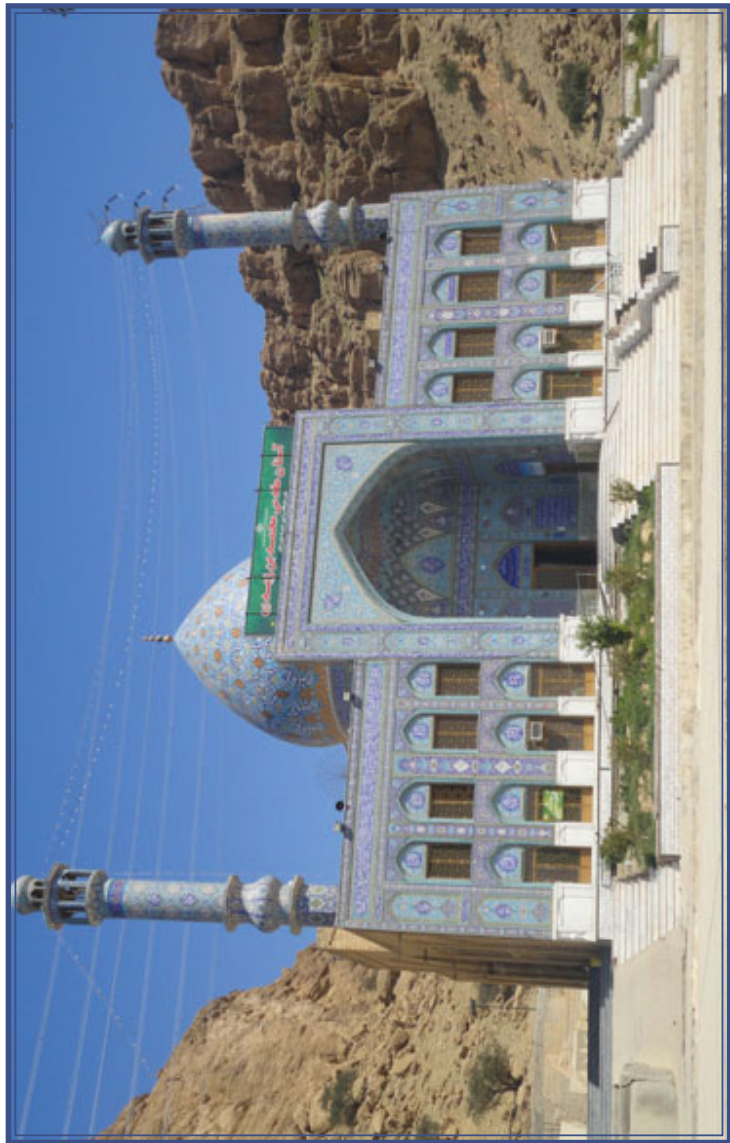


تصویر هوایی از آرامگاه امامزاده محمد - گتوند



نمایی از ضریح امامزاده محمد-گتوند

نمایی از آرامگاه امامزاده محمد - گتوند



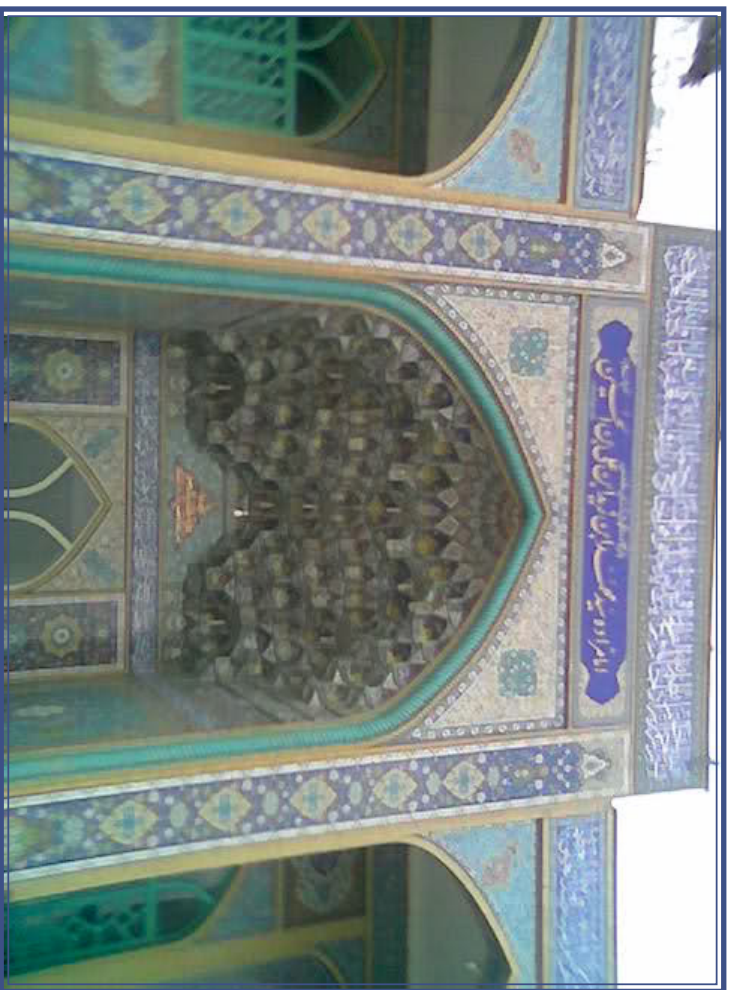
نمایی دیگر از آرامگاه امامزاده محمد - گتوند



نمایی از آرامگاه امامزاده محمد (قبل از کاشی کاری) - خمینی شهر



نمایی از ایوان آرامگاه امامزاده محمد - خمینی شهر



نمایی از گنبد و مناره آرامگاه امامزاده محمد - خمینی شهر



نمایی از آرامگاه امامزاده محمد (قبل از کاشی کاری) - خمینی شهر



مراسم دعای کمیل در جوار آرامگاه امامزاده محمد - خمینی شهر



نمایی از ضریح امامزاده محمد - خمینی شهر



کتابنامه

۱. آثار البلاد و اخبار العباد، زکریابن محمد بن محمود قزوینی، مترجم: جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح: میرهاشم محدّث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ ه.ش.
۲. آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر ﷺ، مترجم: عبدالعلی صاحبی، چ ۲، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ه.ش.
۳. اخبار مکه فی قدیم الدهر و حدیثه، فاکهی، به کوشش عبدالملک ابن عبدالله بن دهیش، مکه، النهضة الحدیثه، ۱۴۰۷ ه.ق.
۴. اختران تابناک، شیخ ذبیح الله محلاتی، تهران، اسلامیه، ۱۳۴۹ ه.ش.
۵. الأساس فی أنساب أمهات السادة الناس، محمد مهدی فقیه بحر العلوم جلالی گیلانی، قم، مؤسسه عاشورای قم، ۱۳۸۵ ه.ش.
۶. الأویلی فی انساب الطالبیین، صفی‌الدین محمد بن تاج‌الدین علی (ابن طقطقی)، قم، انتشارات مکتبه آیت‌الله مرعشی قم.
۷. الاعلام، قاموس تراجم الرجال، خیرالدین زرکلی، بیروت، دارالعلمیه للملایین، ۱۹۸۹ م.

٨. الإفادة فى تاريخ أئمة الزيدية، امام ابوطالب يحيى بن حسين بن هارون الهارونى الحسينى، يمن، دارالعلم، ١٤١٦هـ.ق.
٩. الإمامة والسياسة (معروف به تاريخ الخلفاء)، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبة الدينورى، قم، شريف رضى، ١٤٠٧هـ.ق.
١٠. انساب الأشراف، احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى، تحقيق: محمد حميدالله، نجف، دارالمعارف.
١١. الأنساب، ابوسعبد الكريم بن محمد بن منصور سمعانى، تحقيق: عبدالله عمر البارودى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٨هـ.ق.
١٢. بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، بيروت، مؤسسة الوفاء.
١٣. البداية و النهاية، ابوالفداء ابن كثير الدمشقى، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٧هـ.ق.
١٤. بدايع الانساب فى مدفن الاطياب، مهدي بن مصطفى حسيني تفرشى ملقب به بدايع نگار، تهران، ١٣١٩هـ.ش.
١٥. البيئات فى حيات الفاطمات، محمد مهدي فقيه بحرالعلوم، انتشارات وثوق، قم، ١٣٨٩هـ.ش.
١٦. تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، بيروت، مؤسسه اعلمى، ١٣٩١هـ.ق.
١٧. تاريخ الطبرى، محمد بن جرير بن يزيد طبرى، بيروت، دارالتراث.
١٨. تاريخ المشاهد المشرفه، سيدحسين ابوسعيدة الموسوى، نجف، ١٤٢٢هـ.ق.

۱۹. تاریخ بغداد، احمد بن علی خطیب بغدادی، بیروت، مطبعة السعادة، ۱۹۳۱م.
۲۰. تاریخ طبرستان، محمد بن حسن ابن اسفندیار، تصحیح: عباس اقبال، چ ۲، تهران، پدیده خاور، ۱۳۶۶هـ.ش.
۲۱. تاریخ کوفه، سید حسین براقی نجفی، ترجمه: سعید راد رحیمی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱هـ.ش.
۲۲. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، بیروت، دار صادر.
۲۳. تنمة المنتهى فى تاریخ الخلفاء، شیخ عباس قمی، تصحیح: مرحوم علی محدث‌زاده، تهران، پیام آزادی.
۲۴. التتمة فى تواریخ الأئمة، سید تاج‌الدین علی بن احمد حسینی عاملی، قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۲هـ.ق.
۲۵. التحف شرح الزلف، مجدالدین بن محمد بن منصور المؤیدی، صنعاً، مكتبة البدر، ۱۴۱۷هـ.ق.
۲۶. تحفة الأجباب، شیخ عباس قمی، بازار سلطانی، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۹هـ.ق.
۲۷. تحفة الأزهار و زلال الأنهار فى نسب ابناء الأئمة الأطهار، ضامن ابن شدقم، تحقیق: کامل سلمان الجبوری، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸هـ.ش.
۲۸. تحفة العالم فى شرح خطبة المعالم، سیدجعفر آل بحرالعلوم، تهران، مكتبة الصادق، ۱۴۰۱هـ.ق.

۲۹. تحفة لبّ اللباب، علامه ضامن بن شدقم نسابه، تحقیق: سیدمهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۷۶ هـ.ش.
۳۰. التذکرة فی الانساب المطهره، جمال الدین احمد بن محمد بن مهنا حسینی عبیدلی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۲۱ هـ.ق.
۳۱. تنقیح المقال، عبدالله مامقانی، نجف، چاپ نجف، ۱۳۴۱ هـ.ش.
۳۲. تهذیب الانساب و نهاية الأعیاب، محمد بن ابی جعفر العبیدلی، تعلیق: عبدالله الشرف حسین بن محمد (ابن طباطبا)، تحقیق: سید محمد کاظم محمودی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۳۳. تهذیب التهذیب، ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی، بیروت، دار صادر.
۳۴. جامع الانساب، سید محمد علی روضاتی، اصفهان، ۱۳۳۵ هـ.ش.
۳۵. جامع الرواة، محمد بن علی الاردبیلی، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی، ۱۴۳۰ هـ.ق.
۳۶. جمهرة انساب العرب، ابو محمد علی بن احمد بن حزم، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۳۷. الحدائق الوردیة فی مناقب الائمة الزیدیة، حسن بن حسام الدین حمید بن احمد محلی، بیروت، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۳۸. الحورالعین، ابوسعید بن نشوان الحمیری، تهران، ۱۹۷۲ م.
۳۹. الخصال، شیخ صدوق، تعلیق: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ هـ.ق.

۴۰. خلاصة الأقوال فى معرفة الرجال، علامه حلى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ۱۴۱۷هـ.ق.

۴۱. الدر المنتور فى انساب المعارف و الصدور، سيد جعفر ارجى حسینی، تحقيق: سيد حسين ابوسعيدة الموسوى، قم، مؤسسه عاشورا، ۱۳۷۵هـ.ش.

۴۲. الدرّة الذهبیّه فى اكمال منتقلة الطالبیّة، نویسنده: مخطوط، چهار جلد عربى آماده چاپ.

۴۳. رجال ابن داود، چاپ نجف، ۱۳۹۲هـ.ق.

۴۴. رجال الشيخ، طوسى، نجف، مطبعة الحيدريه، ۱۳۸۰هـ.ق.

۴۵. رجال الكشى، اختيار معرفة الرجال، محمد بن حسن شيخ طوسى، تصحيح: مصطفىوى، مشهد، دانشگاه مشهد.

۴۶. رجال النجاشى، ابوالعباس النجاشى، تصحيح: آيت الله زنجانى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ۱۳۷۵هـ.ش.

۴۷. روضة الألباب لمعرفة الانساب، سيد ابى الحسن محمد حسنى يمانى صنعانى، قم، منشورات مكتبة آيت الله مرعشى، ۱۳۹۳هـ.ق.

۴۸. رياض الشريعة، شيخ ذبيح الله محلاتى، تهران، انتشارات اسلاميه، ۱۴۱۹هـ.ق.

۴۹. رياض الانساب، ملك الكتاب شيرازى، چاپ سعدى، ۱۳۳۹ش، چاپ بمبئى، ۱۳۸۹هـ.ش.

۵۰. سر السلسله العلويه، ابونصر بخارى، قم، انتشارات شريف الرضى، ۱۳۷۶هـ.ش.

۵۱. سراج الأنساب، سید احمد بن محمد بن عبدالرحمن کباء
گیلانی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی
نجفی، ۱۴۰۹ ه.ق.

۵۲. سیری در تاریخ تشیع، داوود الهادمی، انتشارات مکتب اسلام،
۱۳۷۵ ه.ش.

۵۳. الشجرة الطیبه، سید فاضل موسوی صفوی، بی جا، خلخال زاده،
بی تا.

۵۴. الشجرة المباركة فی انساب الطالبیة، فخر رازی، قم، کتابخانه
آیت الله مرعشی، ۱۳۷۷ ه.ش.

۵۵. شخصیت و قیام زید بن علی علیه السلام، سید ابوالفضل اردکانی، جامعه
مدرسین، قم، ۱۳۶۴ ه.ش.

۵۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم،
قاهره، ۱۳۷۸ ه.ق.

۵۷. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، بیروت، دار صادر، ۱۲۱۵ ه.ق.

۵۸. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، سید جمال الدین احمد
ابن علی الحسینی، بیروت، دارالمکتبة الاحیاء، بی تا.

۵۹. عیون اخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی بن الحسین ابن بابویه
(شیخ صدوق)، تهران، انتشارات اعلمی.

۶۰. الفخری فی انساب الطالبیین، سید اسماعیل بن الحسین بن محمد
المروزی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۹ ه.ق.

۶۱. الفصول الفخریه، احمد بن عنبه جمال‌الدین نسابه، به اهتمام سید جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳ ه.ش.
۶۲. الفهرست، منتجب‌الدین، تصحیح: محدث ارموی، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۳۶۶ ه.ش.
۶۳. الفهرست، منتجب‌الدین، تصحیح عبدالعزیز طباطبایی، تهران، مکتبه المرتضویه.
۶۴. قاموس الرجال، محمدتقی تستری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۵ ه.ش.
۶۵. الکامل فی التاریخ، ابن‌اثیر، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ه.ش.
۶۶. الکنی و الألقاب، شیخ عباس قمی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ه.ش.
۶۷. الکواکب المشرقه، سید مهدی رجایی موسوی، کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۶۸. لباب الانساب والألقاب والأعقاب، ابوالحسن علی بن ابوالقاسم ابن زید بیهقی مشهور به ابن فندق، تحقیق: سیدمهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ه.ق.
۶۹. المجد فی انساب الطالبیین، سید علی بن محمد بن علی محمدی العمری، سید الشهداء ۱۴۰۹ ه.ق.
۷۰. المجدی فی انساب الطالبیین، سید علی بن محمد بن علی محمد العمری، تحقیق: عارف احمد عبدالغنی و عبدالله حسین السادة، بیروت، دارالکتب للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۲ ه.ق.

٧١. مرآة المعارف، علامه محمد حرزالدین، قم، انتشارات سعید بن جبیر، افست نجف، ١٣٩١ هـ.ق.
٧٢. مروج الذهب، علی بن حسین بن علی مسعودی، قم، ١٣٧٩ هـ.ش.
٧٣. مستدرک علم رجال الحدیث، علامه شیخ علی نمازی، قم، ١٣٧٨ هـ.ش.
٧٤. مشاهد العترة الطاهرة، السيد عبدالرزاق کمونه حسینی، چاپ نجف، ١٤١١ هـ.ق.
٧٥. المشجر الکشاف لتحقیق اصول السادة الاشراف، محمد بن احمد ابن عمیدالدین حسینی نجفی، تحقیق: عارف احمد عبدالغنی و عبدالله حسین السادة، بیروت، دارالکتاب للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤٢٢ هـ.ق.
٧٦. المشجر الوافی، سید حسین ابوسعیدة الموسوی، ج ٤، قم، مؤسسه عاشوری، ٢٠٠٤ م.
٧٧. معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دارالکتب، ١٤٠٥ هـ.ق.
٧٨. معجم رجال الحدیث، آیت الله خویی، بیروت، ١٤٠٣ هـ.ق.
٧٩. المعقیین، سید ابوالحسین یحیی بن حسن بن جعفر بن عبدالله العقیقی النسابة، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ١٤٢٢ هـ.ق.
٨٠. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، نجف، مطبعة الحیدریه، ١٩٦٥ م.
٨١. المناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، بیروت، ١٤١٥ هـ.ق.
٨٢. مناهل الضرب فی أنساب العرب، سید جعفر اعرجی نجفی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ١٤١٩ هـ.ق.

۸۳. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، تصحیح: مرحوم علی محدثزاده، تهران، پیام آزادی، ۱۳۷۹ ه.ش.
۸۴. منتهی المقال، ابوعلی محمد بن اسماعیل بن عبدالجبار الحائری، مؤسسه آل البيت.
۸۵. موارد الاتحاف فی نقباء الاشراف، سید عبدالرزاق کمونه حسینی، نجف، مطبعة الآداب فی النجف الاشراف، ۱۳۸۸ ه.ق.
۸۶. موسوعة العتبة المقدسه، جعفر الخلیلی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۷ ه.ق.
۸۷. مهاجران آل ابوطالب، ترجمه: محمدرضا عطاپی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۲ ه.ش.
۸۸. نزهة العیون و نهاية الفنون، محمد بن حسین آوی، مخطوط، در کتابخانه امامزاده جعفر یزد.
۸۹. النحلة العنبریّة، محمداکظم بن ابی الفتوح بن سلیمان یمانوی، موسوی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۹ ه.ق.